

شنبه ۳۰/۱۱/۹۵ (جلسه ۱۹۱)

آیا صیغه ی امر دلالت بر فور می کند؟ یا دلالت بر تراخی؟ یا بر هیچ کدام دلالت نمی کند؟

مباحثی که ان شاء الله در این بحث باید طرح شود یکی این که امر ثبوتاً چند حالت ممکن است؟ مقام دوم و بحث دوم مقام اثبات است که صیغه ی افعال به دلالت وضعی یا به دلالت اطلاقی یا به حکم عقل دلالت بر فور و یا تراخی می کند یا نمی کند؟ اگر خودش فی حد نفسه دلالت نمی کند آیا دلیلی از خارج داریم که باید مأمور به را باید فوراً به جا آورد؟ یا دلیلی از خارج نداریم. این سه بحث بحث هایی است که ان شاء الله در این بحث باید طرح شود.

اما مقام اول که در مقام ثبوت است، امر ممکن است ثبوتاً مقید باشد به فور مثل جواب سلام و ممکن است مقید باشد به تراخی و نمی توانی فوراً بیاوری مثل روزه ی ماه رمضان و مثل عرفات که وقت خودش را دارد و نمی شود زود تر اتیان شود، ممکن است این امر نه مقید باشد به فور نه به تراخی، در این صورت ثالثه دو وجه دارد، ممکن است بگوئیم یک حکم است و اطلاقش دلالت بر فور می کند و ممکن است بگوئیم تعدد مطلوب است، تعدد مطلوب دو صورت دارد ممکن است تعدد مطلوب فوراً ففوراً باشد مثل قضاء حج که فوراً ففوراً است یعنی اگر امثال نیاورد و عصیان کرد سال بعد باید بیاورد و اگر سال بعد نیاورد سال بعدی باید بیاورد، یه وقت فوراً ففوراً نیست، اولش فوری است و اگر عصیان کرد در مرحله ی بعد فوریت ندارد مثل نماز آیات در زلزله، انسان باید فوراً بخواند اما اگر فوراً نخواند بعدش فوریت ندارد. این ها احتمالاتی است که یک امر در مقام ثبوت ممکن است داشته باشد اما در مقام اثبات، آیا صیغه ی افعال به دلالت وضعیه دلالت می کند بر فوریت یا بر تراخی یا دلالت نمی کند؟ مرحوم آخوند و دیگران فرموده اند از صیغه ی افعال نه فوریت به دست می آید نه تراخی، اما فوریت به دست نمی آید چون صیغه افعال یک هیئت دارد و یک ماده و بخواهد دلالت بر فوریت کند یا باید به ماده دلالت کند یا به هیئت، ماده که به دلالت وضعی وضع شده برای ماهیت مهمله ی مبهمه نه فور

در آن است نه تراخی به هیئت دلالت نمی کند چون بنا بر مبانی مختلف مثلاً مرحوم آقای خوئی (ره) می فرماید هیئت صیغه ی افعال وضع شده برای اعتبار فعل به ذمه ی عبد و ابراز آن ، و در آن فور و تراخی نیست، بنا بر مسلک آخوند صیغه افعال وضع شده برای طلب الفعل و در آن فور تراخی نیست، بنا بر مسلک آقاضیاء دلالت می کند بر نسبت ارسالیه ی بین مکلف و ماده که در آن فور و تراخی نیست، تقریباً مسلم و مورد اجماع است و فکر نمی کنم کسی در این شبهه داشته باشد که صیغه ی افعال بالدلالة الوضعية نه دلالت بر فور می کند و نه دلالت بر تراخی می کند، اصل طبیعت فعل است. اما آیا بالاطلاق یا به ضمیمه ی حکم عقل دلالت بر فور یا تراخی می کند یا نه ؟ دو بیان هست که صیغه ی افعال اطلاقش دلالت بر فور می کند یک بیان سومی هم هست که آن بیان سوم از محل بحث خارج است و لو این که بعضی آن را ذکر کرده اند اگر چه فی حد نفسه مطلب مهمی است ولی ربطی به مقام و مورد نزاع ندارد.

بیان اول : بیانی است که در فرمایشات مرحوم آقای ایروانی (ره) هست ، ایشان می فرمایند بعید نیست صیغه ی افعال به اطلاق دلالت بر فور می کند، شاهدش هم این است که اگر عبدی را مولی به او امر بکند بعد او به تأخیر بیندازد، از او بپرسند چرا به تأخیر می اندازی ؟ بگوید امر که دلالت بر فور نمی کند، این عذر از عبد مسموع نیست، پس بما این که در اوامر عرفیه این عذر از عبد مسموع نیست، این علامت این است که صیغه ی افعال دلالت بر فور می کند ، بعد می فرماید شاید سرّ این که دلالت بر فور می کند این باشد که غالباً اوامر عرفیه برای حاجات فعلیه است یعنی کسی که یک ساعت دیگر آب می خواهد الآن نمی گوید آب بیاور یعنی غالباً اوامر عرفیه منشأً آن حاجات فعلیه است همین معامله را عرف با اوامر مولی می کند پس این فرمایش مرحوم آقای ایروانی دو کلمه بیشتر نیست، اوامر عرفیه ظهور عرفی اش در فوریت است، منشأً این ظهور هم این است که غالباً حاجاتی که داعی می شود موالی عرفیه امر بکنند حاجات فعلیه است کسی برای حاجت آینده امر نمی کند، قسمت دوم هم این

است که امری که شارع مقدس می کند عرف ولو بر اثر غفلت همان معامله ای را که با او امر عرفی می کند همان معامله را با امر شرعی هم دارد.

سوال : شارع که دائر مدار حاجات فعلی اش نیست پس قطعاً این بیان در او جاری نمی شود.

جواب : چرا شارع دائر مدار این حاجات نیست ؟ ممکن است چیزی در نماز موجب کمال فعلی در شخص شود، نه این که احتیاج به لحاظ مولی باشد و لو به لحاظ عباد در موالی عرفی هم وقتی پدری به فرزند خود می گوید درس بخوان این که برای پدر فائده ندارد.

مستشکل : در اوامر عرفیه وقتی که می گویند احتیاج هست ولی در شارع از اول صادر شده و فرق دارد.

جواب : ما با صدور کاری نداریم و ابلاغ مهم است.

این بیان مرحوم آقای ایروانی است و یک بیانی هم در کلمات آقای صدر است که از دیگران است و بیان مرحوم ایروانی هم ممکن است از دیگران باشد و آن این که وزان بعث تشریعی وزان بعث تکوینی است چطوری که در بعث تکوینی انبعاث بلافاصله و فوری است و نمی شود یک نفر را هل داد و یک ساعت بعد بیفتند، بعث از انبعاث جدا نمی شود تکویناً، وزان بعث تشریعی هم وزان بعث تکوینی است یعنی تمام خصوصیتی که در بعث تکوینی هست منتقل می شود به بعث تشریعی پس بعث تشریعی هم دلالت بر فور می کند. این بیان همان طوری که از ظاهرش پیداست و خود ایشان هم اشکال می کنند مما لا یمكن از یتفوه به احد است، چرا؟ به خاطر این که بعث تکوینی اصلاً قوامش به انبعاث است چون بعث روی محرک و مکلف انجام می شود به خلاف بعث تشریعی، بعث تشریعی قوامش روی تصور است نمی شود الآن بعث کند و شش ماه دیگر تصور کند اما فعل و صدور فعل قوامش نیست و شاهدش هم این است که چه بسا این فعل از مکلف صادر نشود و عاصی باشد. یک بیان دیگری هست

که در فرمایشان آقای ایروانی هست که آقای خوئی هم دارند که الآن اگر مولی امر کرده نماز بخوان مکلف نمی داند یک ساعت موفق به صلاة می شود یا نه، عقل می گوید چون ممکن است موفق نشوی الآن باید بیاوری. این بیان سوم همان طوری که آقای خوئی فرموده اند از محل بحث خارج است، این حکم ظاهری است و این تنجیز است، کلام ما در این که است که اگر مکلفی می تواند در لحظه ی اول امتثال کند و یا در لحظه ی بعد امتثال کند آیا باید اول امتثال کند یا نه؟ اما این که به حکم ظاهری اگر که موفق نشوی که بعد امتثال نکنی مستحق عقاب می شوی این از ما نحن فیه خارج است، چون بحث ما این است که شخصی می تواند الآن امتثال کند و می تواند یک ساعت بعد امتثال کند، اگر یک ساعت بعد امتثال کرد آیا معاقب است؟ چون فوراً امتثال نکرده یا نه؟ این اگر درست باشد یک حکم ظاهری است بحث تنجیز است و ربطی به مقام ندارد ولی فی حد نفسه مسأله ی مهمی است باید بررسی شود که اگر مکلف در آینده نمی داند می تواند انجام دهد یا نه الآن عقلاً بر او واجب است انجام دهد یا نه؟ که اگر انجام نداد و در آئند موفق نشد چوب می خورد یا اگر هم در آئند انجام نداد معذور است؟ ان شاء الله تا چند دقیقه دیگر بحث می کنیم. اما این بیان اول مرحوم ایروانی که مولی امر می کند، این بی ربط نیست اگر مولی می فرماید نماز بخوان یا حج برو و هیچ قیدی ندارد این را ما الآن بیاوریم و صبر کنیم یک سال دیگر بیاوریم، چطوری که گفتیم ظهور صیغه ی افعال در مره است بالدلالة الاطلاقی بعید نیست ظهورش در فوریت هم باشد، این که مولی امر کند و من دنبال کار خود بروم و یک سال دیگر امتثال کنم، این نکته ای که مرحوم ایروانی دست روی آن گذاشته نکته ی مهمی است که بما این که در اوامر عرفیه متفاهم عرفی فوریت است به اوامر شرعی هم کشیده می شود منتهی یک مطلب هست که این که باید فوراً انجام بدهد آیا این از باب حکم ظاهری است که شاید در آئند موفق نشود یا نه این حکم واقعی است و لو در آئند موفق هم بشود مستحق عقاب است و باید این را فوراً بیاورد؟

در ما نحن فيه فرمایش آقای ایروانی تمام است منتها این که آیا این حکم ظاهری است یا واقعی؟ باید بحث شود.

این بحث، بحث مهمی است. خیلی ها هستند که فرائضی از آنها فوت شده، ماه رمضان بوده، مسافرت بوده، حائض بوده، غافل بوده که باید روزه بگیرد، آیا این شخص باید بلافاصله بعد از ماه رمضان، روزه اش را بگیرد و حق ندارد به تاخیر بیندازد؟

ممکن است کسی بگوید اشکال ندارد به تاخیر بیندازد چون الآن ماه رمضان تمام شده، این شخص قدرت دارد بر قضاء صوم، آیا الآن لازم است که قضاء کند؟ استصحاب بقاء قدرت می گوید در آینده هم قدرت دارد. خوب به تاخیر می اندازد. اما آیا این حرف درست هست یا نه؟

این استصحاب دو تا گیر دارد. یکی این که ما چه دلیل شرعی ای داریم که در واجب موسع، اذا قدر المكلف علی اتیانہ فی الزمان الثانی یجوز له التاخیر؟

پس می ماند عقل. عقل در واجب موسع می گوید شما می توانید فرد اول را ترک کنید به شرط این که فرد دوم را بیاورید. خوب من الآن می خواهم ترک کنم، استصحاب بقاء قدرت، اثبات نمی کند که من فرد دوم را می توانم بیاورم.

حتی اگر کسی بگوید مثبتات استصحاب حجت است باز به درد نمی خورد چون ما که یک روایتی نداریم که اگر کسی در واجب موسع، فرد ثانی را بیاورد، یجوز له ترک الاول تا شما بگویید استصحاب می گوید فرد ثانی را می آورد. این حکم عقل است.

سوال: این که می فرماید تا غروب آفتاب وقت داری چه؟

جواب: می فرماید تا غروب آفتاب این طبیعت را از تو می خواهیم. بله اگر ، واجب تخییری بود، تخییر عقلی درست است. بله اگر این لبش بر می گشت به تخییر شرعی که فرد اول واجب است اذا لم تات بفرد الثانی، این خوب بود ولی مفادش این است که تا غروب آفتاب وجوب هست.

سوال: داریم لکل فریضه وقتان.

جواب: روایت باید اینطور باشد که اذا بالفرد الثانی، یجوز الترتیب فی الفرد الاول تا موضوع و حکم درست شود.

بنابراین اگر کسی بگوید مثبتات استصحاب حجت است و روایت هم داریم، باز این به درد نمی خورد چون عقل می گوید تو اگر این مامور به را نیاوری، معاقب هست. حال اگر قطع وجدانی داشته باشی، نه. ولی غیر قطع وجدانی معاقب هستی و استصحاب که قطع وجدانی نیست. استصحاب که ما را تعبد به علم نمی کند. لذا استصحاب بقاء قدرت بر فرض هم که جاری شود، به درد نمی خورد.

سوال: اگر خبر واحد بگوید چطور؟ آن که مثبتاتش حجت است.

جواب: حتی اگر خبر واحد هم بگوید می توانی یک ساعت دیگر بیاوری، و به حرفش کنی و نیاورید معاقب هستی چون خبر واحد، موضوعات شرعی را ثابت می کند نه موضوعات عقلی را.

اشکال دوم که اشکال دقیقی است این است که ما اصلا استصحاب بقاء قدرت نداریم چون من الآن قدرت دارم بر این فرد ساعت دو. استصحاب می گوید تو قدرت داری بر فرد ساعت سه؟ این از کجا چون حالت سابقه ندارد. آنی که حالت سابقه دارد فرد ساعت دو است.

اگر بگویند من با فرد ساعت دو و فرد ساعت سه کار ندارم. من استصحاب قدرت بر صرف الوجود می‌کنم. الآن صرف الوجود بین الحدین را می‌توانم بیاورم، نمی‌دانم یک ساعت دیگر می‌توانم یا نه؟ استصحاب می‌گوید می‌توانی بیاوری.

خوب این یک عویصه ای است. این عویصه را الی یومنا هذا فکر نمی‌کنم کسی حل کرده باشد. یک مساله هست در باب بدار، یک کسی الآن آب ندارد، نمی‌داند تا غروب آب پیدا می‌شود یا نمی‌شود؟ این آیا باید بایستد و غروب نمازش را بخواند یا این که الآن می‌تواند نمازش را بخواند؟ آقای خوئی ره و تقریباً متخصصین فن فرموده اند الآن می‌تواند نماز بخواند، غایه الامر اگر بعد در وقت، آب پیدا شد باید نماز را اعاده کند. اما چرا الآن می‌تواند نماز را بخواند؟ چون استصحاب می‌گوید الآن قدرت بر وضو نداری، یک ساعت دیگر هم نداری، دو ساعت دیگر هم نداری، سه ساعت دیگر هم نداری... . شارع هم فرموده و لم تجدوا ماء فتیمموا، پس موضوع محرز است.

ان قلت: آنی که موضوع تیمم است عجز از صرف الوجود موضوع است. استصحاب عدم قدرت بر افراد تا غروب، نفی صرف الوجود نمی‌کند و لازمه ی عقلیش است.

می‌فرماید مگر صرف الوجود چیزی غیر از افراد است؟ اگر صرف الوجود چیزی غیر از افراد نیست، استصحاب می‌گوید تو بر هیچ فردی تا غروب قدرت نداری، پس قدرت بر صرف الوجود نداری. وقتی قدرت بر صرف الوجود ندارد تیمم می‌کند.

ان قلت: شما برای چه این حرفها را می‌زنید؟ اگر آب پیدا شود باید دوباره نمازش را بخواند. الآن هم رجاء تیمم می‌کند نماز می‌خواند. واجب هم نیست که الآن نماز بخواند. می‌تواند بایستد غروب نماز بخواند. می‌تواند الآن بخواند و آب هم پیدا شد دوباره می‌خواند. این که استصحاب می‌کنیم، جواز بدار، اینها چه اثری دارد؟

قلت: اثرش در اینجا ظاهر می شود که یک کسی می گوید من تیمم می کند و در جایی که احدی مرا پیدا نکند، می خوابم. من که می خوابم، آب پیدا می شود. از خواب که بیدار شدم دیدم که از مغرب گذشته. گفتند آب ساعت چهار آمده. اگر گفتیم آن استصحاب درست است این شخص معاقب نیست. معذور است. اگر گفتیم آن استصحاب درست نیست، بله رجاء می تواند بخواند ولی باید حواسش به آب باشد.

سوال: یعنی فحص در موضوعات لازم است.

جواب: فحص در موضوعات لازم نیست اما شما تکلیف دارید، شک در امتثال دارید. نمی دانید آیا نماز با وضو را می توانی امتثال کنی یا نه؟

این مساله خیلی مهم است. این که من الآن شک دارم، علم اجمالی دارم یا نماز با وضو بر من واجب است یا نماز با تیمم. رفع مالا یعلمون از هر دو جاری می شود تعارض می کند، تساقط می کند نوبت به احتیاط می رسد باید حواسش باشد.

پس در ما نحن فیه قدرت بر صرف الوجود آیا قدرت بر افراد است یا غیر قدرت بر افراد است؟

مرحوم آقای خوئی ره گیر می افتد چون اگر بفرماید قدرت بر صرف الوجود، چیزی غیر از قدرت بر افراد نیست، در استصحاب کلی می فرماید استصحاب نفی فرد، نفی کلی نمی کند. نفی صرف الوجود نمی کند! خوب چرا؟ یا اثبات فرد اثبات کلی نمی کند! خوب چرا؟ چون لازمه ی عقلی است.

ممکن است بگویید شما به آقای خوئی کاری نداشته باش. حرف خودتان را بزنید.

می گوییم ما اینجا اصلاً استصحاب عدم قدرت تا غروب نداریم که بگوییم من قدرت ندارم، قدرت ندارم، حتی بر افراد. کما این که استصحاب بقاء قدرت بر صرف الوجود ندارم حتی بر افراد.

اما چرا استصحاب عدم قدرت ندارم؟

یک بحثی هست در موارد شک در قدرت، گفته اند چرا شما می گوید شک در قدرت مجرای احتیاط است؟ استصحاب می کنیم عدم قدرت را . می گویم من قدرت ندارم این میت را دفن کنم. شک می کنم، قبلا که قدرت نداشتیم، الآن شک می کنم قدرت دارم یا ندارم؟ استصحاب می گوید قدرت نداری. گفتیم عدم قدرت حالت سابقه ندارد چون کی بوده که من در ساعت سه بعد از ظهر قدرت نداشتیم؟ حتی به استصحاب عدم ازلی، استصحاب عدم قدرت نبوده. چون می گویند وقتی که من نبودم، قدرت هم نداشتیم. نه. الآن یک کسی بگوید نوه ی شما می تواند ده سال آینده کمک ما کند؟ می گویم بله می تواند یا می گویم شک دارم. یک کسی بگوید الآن که نمی تواند، استصحاب می گوید ده سال آینده هم نمی تواند. می گویم الآن که نمی تواند نسبت به الآن نمی تواند یا نسبت به ده سال آینده هم نمی تواند؟ اگر نسبت به الآن نمی تواند، خوب بله. اما شما سوالت چیست؟ ده سال آینده. نسبت به ده سال آینده یقین دارید که نمی تواند؟ این از کجا؟ شاید بتواند. یک کسی بگوید شما می توانید دو روز آینده به من صد هزار تومان بدهید؟ می گویم بله. الآن بگوید پس بده! می گویم الآن که پول ندارم. من گفتم قدرت دارم بر اعطاء صد هزار تومان در دو روز آینده. قدرت در آن ظرف، کی حالت سابقه ی عدم داشته که ما استصحاب کنیم یا کی حالت سابقه ی وجود داشته تا استصحاب کنیم؟ و للكلام تممة.

یکشنبه ۹۵/۱۲/۱ (جلسه ۱۹۲)

کلام در این بود که آیا صیغه ی امر دلالت بر فور می کند یا دلالت بر تراخی می کند عرض کردیم یک وقت به مدلول وضعی بحث می کنیم، صیغه ی امر به مدلول لفظی نه دلالت بر فور می کند و نه دلالت بر تراخی می کند، یک وقت به مدلول اطلاقی و به کمک ظهور اطلاقی سیره ی عقلا که مرحوم آقای ایروانی فرمود که بگوئیم صیغه ی افعال اگر چه به دلالت وضعی دلالت بر فور نمی کند اما بما این که در سیره ی عقلا وقتی موالی عرفیه امر می کنند باید این امثال بشود اگر طوری شود که تأخیر بیندازد

و پرسند چرا تأخیر می کنی؟ عذر بیاورد که امر دلالت بر فور نمی کند عذرش مسموع نیست و شاید منشأش هم این باشد که او امر عرفی نوعاً وقتی صادر می شود که مولی حاجت فعلی دارد. عرض کردیم این وجه بعید نیست که وقتی که امر می کند ظهور عرفی اش در فوریت عرفیه است نه فوریت عقلیه، فوریت عرفیه به قول آقای ایروانی در هر جایی به حسب خودش است، وقتی که می گوید برو مسافرت یکی دو روز هم فوری است وقتی که می گوید برو آب بیاور فوریت آن فرق می کند. بیان دیگر که عرض کردیم ربطی به بحث نداشت، این بود که نه این که فوریت خودش مطلوب نفسی باشد از باب حکم عقل به احتیاط اگر یک جایی عبد احتمال بدهد در آینده نمی تواند امتثال کند مانعی پیش بیاید ولی الآن تمکن دارد مقتضای قاعده این است که عمل را الآن بیاورد، رسیدیم به این ان قلت که استصحاب بقاء قدرت می کند، گفتیم این استصحاب بقاء قدرت دو اشکال دارد، اشکال اول این است که در واجب های موسع عقل می گوید در صورتی که می توانی فرد دیگر را امتثال کنی نه این که قدرت داشته باشی این فرد را می توانی ترک کنی استصحاب بقاء قدرت نمی گوید فرد دیگر را می آوری، آوردن فرد دیگر لازمه ی عقلی است و مثبت است و مثبتات استصحاب حجت نیست، خود این استصحاب بقاء قدرت هم جاری نمی شود، چون الآن قدرت بر صرف الوجود دارم، یک ساعت دیگر هم قدرت بر صرف الوجود دارم این حالت سابقه ندارد، قدرت الآن غیر از قدرت یک ساعت دیگر است، قدرت انحلالی است، من اگر الآن علم دارم به این مطلب یک ساعت دیگر هم علم دارم این بعید نیست یک علم باشد ولی من الآن قدرت دارم این سنگ را بلند کنم یک ساعت دیگر هم قدرت دارم، بگویم من الآن قدرت بر بلند کردن این سنگ دارم استصحاب می کنیم می گوئیم یک ساعت دیگر هم قدرت دارم شبیه کلی قسم ثالث است، حالت سابقه ندارد چون این قدرت که قطعاً از بین رفته قدرت یک ساعت دیگر هم از اول مشکوک است و حالت سابقه ندارد، لذا اولاً استصحاب قدرت مثبت است و ثانیاً ارکانش تمام نیست .

بعضی خواسته اند بگویند امر دلالت بر فور می کند نه به دلالت وضعی و نه به دلالت اطلاق بلکه به دلیل خارجی، دلیل خارجی یکی این آیه ی شریفه است «فاستبقوا الخیرات» و یکی این آیه شریفه است «و سارعوا الی مغفرة من ربکم» مرحوم آقای آخوند به استدلال بر این آیات بر فور سه اشکال می کنند، اشکال اول این است که این فاستبقوا الخیرات و سارعوا الی مغفرة من ربکم بیشتر از استحباب و رجحان ازش فهمیده نمی شود، چرا؟ چون اگر مقصود وجوب بود انساب با وجوب این است که با لسان تنذیر و توعید بیاید، به یک کسی می گویند اگر این کار را نکنی زندانی ات می کنم، به او نمی گویند اگر این کار را بکنی یک سفر مشهد می بردند، این جا اگر می خواست سارعوا مقصودش وجوب باشد، مقتضای حال و بلاغت این بود که تحذیر کند که کسی که به خیرات سبقت نجوید یا مسارعت نکند به مغفرت به جهنم می رود و له عذاب الیم. اشکال دوم این است که ما قبول کردیم صیغه ی سارعوا ظهورش وجوب است و فاستبقوا ظهورش وجوب است و حمل بر وجوب می کنیم، این لازم می آید تخصیص اکثر چون کلّ مستحبات خارج می شود، کلّ واجبات موسع خارج می شود، کلّ واجبات مضیق خارج می شود، چیزی نمی ماند و تخصیص اکثر هم که قبیح است. اشکال سوم این است که مرحوم آخوند می فرماید عقل خودش حکم به حسن مسابقه و سبقت و سرعت به مغفرت می کند وقتی که عقل مستقل است به این حسن اوامری که در این مورد وارد می شود ارشاد به حکم عقل است که یعنی سرعت بجزو که ملاک از دستت نرود نه این که نفس سرعت یک ملاکی دارد این ارشاد است. این سه اشکالی است که مرحوم آخوند در کفایه به استدلال به این آیات شریفه بر فور می کند.

به این سه اشکال مرحوم آخوند به استدلال جواب داده اند، اما اشکال سومی، به این اشکال سومی سه اشکال کرده اند، در فرمایشات آقای ایروانی (ره) هست در فرمایشات دیگران هست در کلمات آقای صدر هست سه اشکال کرده اند، اشکال اول این است که مرحوم آقای ایروانی فرموده ما قبول نداریم عقل مستقل است به حسن مسارعت و استباق چون اگر افراد طبیعت نسبت به ملاک یکسان است یعنی

چه عقل می گوید حسن است و رجحان دارد که زود اتیان کنی؟ وجهی ندارد. اگر ما ادله ی خاصه نمی داشتیم که نماز اول وقت مستحب است افضل افراد است می گفتیم فرقی نمی کند نزدیک غروب آفتاب بخوانی یا اول وقت بخوانی، افراد علی السوی هستند، بله از باب احتیاط که نکند فوت شود بحث دیگری است ولی خودش رجحان دارد و عقل قائل به رجحان است چنین چیزی نیست و اول کلام است.

سوال : ما هم نگفتیم که آیه ارشاد می کند که خودش رجحان دارد، همان چیزی که عقل می گوید که حسن احتیاط است را آیه ارشاد کند چه اشکالی دارد؟

جواب : آیه به مسارعت اطلاق دارد .

مستشکل : چون مسارعت همیشه با این مطلب مقرون است چون ما که علم به آینده نداریم .

جواب : اگر علم ندارید به آینده چطور صبح شروع می کنید به روزه گرفتن؟ اگر علم ندارید به آینده چطور می روید نان می خرید و ... نوع مردم علم دارند، یک کسی چیزی می گوید می گوید دو دقیقه ی دیگر .

استباق دلیل ندارد و ما باشیم قاعده ی اولیه عقل می گوید همه ی افراد علی السوی هستند، چه وجهی دارد که بگوئیم این افضل است و مسارعت رجحان دارد ، ثانیاً چه کسی گفته اگر چنان چه مسارعت رجحان داشته باشد به حکم عقل مولی امرش ارشادی است؟ شاید مولی امر وجوبی کند مثل جواب سلام که عقل می گوید مستحب است از باب احسان، کسی که احسان کرد به آدم عقل می گوید احسان کن هل جزاء الاحسان الا الاحسان، اگر خداوند فرمود اذ حییتکم بتحیة فحیوا بأحسن منها بگوئیم این مستحب است چون عقل حکم به استحباب می کند؟ چه ربطی دارد؟ ممکن است عقل حکم به استحباب کند ولی شارع واجب کند خیلی چیزها هست که نزد عقل مستحب است ولی شارع واجب کرده است،

احسان به پدر و مادر، نفقه ی پدر و مادر را که عقل واجب نمی داند، عاق پدر و مادر که واجب نمی داند که عاق نشوند ولی شارع با این که عقل حکم به استحباب دارد یا حکم به کراهت دارد شارع واجب کرده یا حرام کرده است، دروغ، دروغ را که عقل حرام نمی داند ممکن است بگوید انساب به حال انسان است ولی شارع حرام کرده است، چیز هایی است که عقل مستحب می داند شارع واجب کرده و عقل مکروه می داند و شارع حرام کرده است، این طور نیست که هر جایی که عقل مستحب دانست و ظاهر یک امری وارد شد این امر، ارشاد به استحباب است و لزوم نیست، ظاهر صیغه ی امر در وجوب است این جا را هم شامل می شود.

اشکال سومی که کرده اند این است که فرض که عقل می گوید مسارعت واجب است. خوب چه کسی گفته که عقل گفت مسارعت لازم است، اینجا امر مولی قطعاً باید ارشادی باشد؟ ممکن است امر مولی مولوی باشد. هر جایی که عقل حکم داشت، حکمی از شارع وارد شد، این حکم، حکم ارشادی باشد به چه دلیل؟

ممکن است بگویید حکم مولوی، لغو است و تحصیل حاصل است. وقتی عقل می گوید باید مسارعت کنی و عقل هم حجت الهی است و وجوب اتباع دارد، اگر خلافش را انجام دهی مستحق عقابی، چه معنا دارد که بگوییم امر مولی مولوی است؟!

این اشکالات را کرده اند و این اشکالات مشترک الورد است در هر دو آیه و هر کدام هم اشکالات خاصه ای دارد که به آنها می رسیم.

این اشکالاتی که نسبت به اشکال سوم آخوند کرده اند.

اما اشکال دوم مرحوم آخوند که لو فرض که سارعوا، وجوب باشد، باید رفع ید کنیم و حمل بر استحباب کنیم چون تخصیص اکثر لازم می آید را جواب داده اند که اینجا تخصیص اکثر نمی شود چون اولاً

سارعوا الی مغفرة من ربکم، اصلا مستحبات را شامل نمی شود. فاستبقوا الخیرات، اصلا مستحبات را شامل نمی شود و منصرف از مستحبات است چون چیزی که خودش مستحب است، معنا ندارد که استباق به آن واجب باشد. نماز شب خودش مستحب است، بعد بگوییم واجب است که نصف شب شد، زود نماز شب بخوانید. واجبات موسع تخصیص می خورد. واجبات مضیق هم که از بحث خارج است چون فاستبقوا الخیرات، باید آن خیر باشد. اگر روزه ی ماه رمضان، زمانش طلوع فجر شهر رمضان است، خوب الآن خیر نیست که فاستبقوا الخیرات. باید خیرش محرز باشد تا بگوییم فاستبقوا الخیرات. ثانیاً اگر بگوییم وجوب به حکم عقل است و استحباب به حکم عقل است، تخصیص اکثر نمی شود چون فاستبقوا الخیرات دلالت می کند بر اصل طلب و رجحان. اگر ترخیص در ترک وارد نشود، عقل حکم به وجوب می کند، انتزاع وجوب می کند. ولی اگر ترخیص در ترک وارد عقل حکم به استحباب می کند. این تخصیص اکثر نیست چون مفاد فاستبقوا الخیرات نه وجوب است و نه استحباب. او در واقع از محل بحث خارج است.

اشکال سومی هم که به تخصیص اکثر کرده اند یا می شود کرد این است که تخصیص اکثر محال است، به چه معنا محال است؟ در مراد جدی محال است؟ یا در مراد استعمالی؟

اگر بگویید در مراد استعمالی محال است که در مراد استعمالی که تخصیص اکثر نمی شود چون مراد استعمالی عام است.

اگر بگویید در مراد جدی محال است، در مراد جدی، اصلا محال نیست. اینهایی که فرمودند تخصیص اکثر محال است، یک جایش له وجه و یک جایش هم بی وجه است. شارع به لحاظی، مثلاً تقیه هست، مصلحت دیگری هست، نمی تواند بفرماید اکرم العلماء، خوب عام می گوید. از آن طرف علمای فاسق، تعدادشان زیاد است ولی یک عنوان جامع دارند که فاسق است. علمای غیر فاسق تعدادشان زیاد نیست

ولی اینها یک عنوان جامع ندارند. اگر یک عنوان جامع ندارند، در ما نحن فیه بفرماید علماء فاسق را اکرام نکن، بگویید این مستهجن است! خوب کجایش مستهجن است؟

در ما نحن فیه از همین قبیل است. واجبات موسع، مستحبات یک عنوان دارد. ولی واجبات دیگر یک عنوان ندارد. مثلا یکی از آنها وجوب زکاة است، یکی خمس است، یکی نذر است ... خوب اینها را اگر بخواهد بیان کند، باید عناوین زیادی بیان کند.

سوال: می گوید غیر این عنوان را می خواهم.

جواب: اولاً اگر بفرماید اکرم العلماء الغير الفاسق به درد نمی خورد چون منافاتی ندارد، می گویند اینها مثبتین هستند. علماء غیر فاسق را اکرام کن و علماء فاسق را هم اکرام کن. او باید کاری کند که اینها را خارج کند. و ثانياً چه فرقی میکند که بفرماید اکرم العلماء بعد در لسان مخصص منفصل بفرماید لا تكرم الفساق من العلماء یا بفرماید اکرم العلماء الغير الفاسق؟

فتلخص مما ذكرنا که اشکال تخصیص اکثر اصلاً وجهی ندارد.

اشکال اول مرحوم آخوند را هم آقای ایروانی و دیگران اشکال کرده اند که انطباق است یعنی چه؟ پس اگر اینطور باشد ما اصلاً وجوب نداریم چون اکثر واجبات به صیغه افعال فهمانده شده. یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلوة، آتوا الزکاة ... کمتر واجبی است که به لسان تهدید و عقاب باشد.

اشکالات دیگری در خود سارعوا هست یا فاستبقوا الخیرات.

در فاستبقوا الخیرات، مرحوم آقای ایروانی اشکال کرده که فاستبقوا الخیرات باید طوری باشد که یک خیر باشد و یک سبقت باشد. یعنی باید اصل فعل، خیر باشد و سبقت به این فعل، خیر دوم باشد. خوب

این خلاف مدعاست چون اینهائی که می گویند امر دلالت بر فور می کند یعنی اگر فوراً نیاموردی برو بخواب. معنا ندارد که بعد بیاوری.

آقای ایروانی می فرماید اگر کسی بگوید امر دلالت می کند بر فوراً ففوراً یعنی اول باید بیاوری، اگر آن اول نیاموردی باید آن دوم بیاوری. اگر نیاموردی آن سوم باید بیاوری. یا نه، فوراً ففوراً هم نیست. امر در واقع دو مدلول دارد، یکی خود امر که می گوید ذات فعل را بیاور. فاستبقوا الخیرات می گوید آن اول بیاور. اما آن دوم لازم نیست بیاوری.

خوب اینجا یک بحث دقیقی است و اثر عملی زیادی هم دارد که جایش اینجاست. یکی از ایرادات اصول همین است که مباحثی هست که در فقه کاربرد دارد ولی اگر به یک نفر بگوید این را کجای اصول پیدا کنیم، کسی بلد نیست کجای اصول باید پیدا کرد.

یک مساله ای هست در حج که اگر امسال دو تا حمله حرکت می کنند. یک حمله، اول برج حرکت می کند. یک حمله، نیمه ی برج حرکت می کند که می گوید اگر من با حمله ی دوم هم بروم می رسم چون تا زمان حج از زمانی که حمله ی دوم برسد به مکه، چهل روز فاصله است. می ایستد و در حمله ی دوم حرکت می کند. از قضاء حمله ی دوم به حج نمی رسد. یا راه مسدود می شود یا مشکلی پیش می آید. سال آینده هم استطاعتش از بین می رود. آیا حج بر این شخص مستقر می شود یا نمی شود؟ مرحوم آقای خوئی در یک جا فرموده حج بر او مستقر می شود و در یک جا فرموده حج بر او مستقر نمی شود. مثلاً در ذهنم این است که در عروه فرموده حج مستقر می شود و در مناسک فرموده حج مستقر نمی شود. خوب این چطور می شود جایش همینجاست.

حج فوراً ففوراً است، مرحوم آقای خوئی می فرماید حج دو تا وجوب دارد. یکی وجوب طبیعی حج و یکی وجوب فوری. امسال یقین پیدا کرده که با این رفقه ی دوم برود، به مکه می رسد. نرفته. آن

وجوب فوری را مخالفت کرده، معذور است. ولی وجوب طبیعی حج به جای خودش باقی است. حج به گردن این شخص آمده. اگر این روایاتی که دلالت بر فوریت می کند نبود، ما بودیم و آیه شریفه، **لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا**، می گفتیم امسال برود مکه، سال دیگر برود مکه، دو سال بعد برود مکه ... آیه که دلالت بر فوریت نمی کند. لذا فرموده حج بر او مستقر می شود چون وجوب حج، یکیش ساقط شده به فوریت، طبیعی به قوت خودش باقی است.

سوال: این شخص تخلیه السربی نداشته.

جواب: این شخص نسبت به فوریت معذور است ولی تخلیه السرب داشته.

در مناسک فرموده حج بر او مستقر نمی شود چون استقرار حج خلاف قاعده است، روایات استقرار حج را بیان می کند. روایات هم استقرار حج را برای کسی بیان می فرماید که مقصر باشد، نرفته، کوتاهی کرده، بدون عذر تاخیر انداخته، لذا اینجا را شامل نمی شود.

خوب تعلیقه ی عروه درست است یا مناسک درست است؟ جایش همینجاست . آیا عقلا یا عرفا، شارع می تواند یک طبیعی را وجوب برایش جعل کند و بعد هر سال هم یک وجوب فوری جعل کند؟ این که عرض می کنم اصول ایراد دارد همین است.

اگر گفتیم طبیعی یک وجوب دارد و هر سال هم یک وجوب دارد، حج مستقر می شود و حق با تعلیقه ی عروه است. اگر گفتیم وجوب طبیعی در جایی که هر سال وجوب فوری دارد، وجوب طبیعی لغو است حالا عرفا یا عقلا، حج مستقر نمی شود چون امسال که وجوب داشته، ساقط شده. سال آینده هم که دلیل می خواهد. روایاتی که استقرار حج را بیان می فرماید مال شخص مقصر است.

بعضی رفقا می گویند این بحثی که می کنید اثرش کجای فقه ظاهر می شود؟ ما این حج را مثال زدیم.

بعد این بحث را کجای اصول می شود پیدا کرد؟ ما اینجا مطرح کردیم. مرحوم شیخنا الاستاذ در بحث تجری بحث کرده. در بحث حج در یک جایی بحث کرده. اصولی که الآن در حوزه خوانده می شود حداقل چهل درصد کم است. منتها اینها را باید اهل فن بگویند.

خوب این فاستبقوا الخیرات، اگر بگوییم استباق، استباق اضافی است یعنی آن اول بیاور، اگر نیاوردی، آن دوم بیاور، اگر نیاوردی آن سوم بیاور، اگر نیاوردی آن چهارم بیاور. از این طرف هم که خود یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلوة، طبیعی را بیان می کند. این می شود مصداق همین کبری که مولی هم امر به طبیعی کرده و هم امر به افراد کرده لحظه به لحظه یا مثل حج سال به سال.

خوب این مطالبی که در مورد فاستبقوا الخیرات گفته اند، درست است یا نه ان شاء الله فردا.

دوشنبه ۹۵/۱۲/۲ (جلسه ۱۹۳)

کلام در این بود که آیا آیه ی شریفه ی فاستبقوا الخیرات یا سارعوا الی مغفرة من ربکم، دلالت بر فوریت می کند یا نه؟ خیال می کنم که فرمایشات اعلام به مقداری ذکر شده ولی خوب محل نزاع روشن نباشد بعضی تنبیهاتی ذکر کرده اند ولی چیزی که به عقل قاصر ما رسید این است که ما باید بینیم مدعی چیست و از سارعوا الی مغفرة من ربکم یا فاستبقوا الخیرات چه چیزی را می خواهید استفاده کنید؟ فوریتی که در مقام است یک فوریت به این معنی است که فعل در لحظه ی اول واجب است و اگر عصیان شد در لحظات بعد واجب نیست مثل وجوب ردّ سلام، یک معنای فوریت این است که در لحظه ی اول فعل واجب است فوراً، در لحظه ی دوم فعل واجب است ولی فوریت ندارد، و فوراً ففوراً نیست، احتمال سوم این است که مقصود ما از فوریت به معنای فوراً ففوراً باشد یعنی شارع وقتی به فعلی امر کرد امر دلالت کند بر لزوم اتیان در آن اول اگر عصیان شد در آن دوم اگر عصیان شد در آن سوم، مثل وجوب حج و مثل وجوب ادای دین که فوریت شرعی لحظه به لحظه دارد، این سه احتمال هر سه فوریت شرعی بود، یک احتمال چهارم هم هست که این فعل فوراً واجب است نه فوریت شرعی

مثل حج که اگر کسی در سال بعد موفق شد رفت حج عصیان کرده باشد، نه این فوریت به معنی تنجیز است و به معنی فوریت عقلیه است، که اگر مکلف در آن اول انجام نداد با این که احتمال می داد در آنات بعد موفق نشود، اگر موفق نشد، معاقب است و بر او منجز است و اگر هم موفق شد متجری است و استحقاق عقاب دارد، این هم یک معنای فوریت، این که بحث می کنیم امر دلالت می کند بر فور یا نه، این مقصود کدام فور است؟ این چهار احتمال باید در آیه ی شریفه بررسی شود که شما چه احتمالی را می خواهید از فاستبقوا الخیرات استفاده کنید؟ لذا شما می بینید که گاهی برخی اشکال کرده اند و بعضی استدلال کرده اند ولی محل اختلاف یکی نیست کسی که اشکال کرده یک معنای فوریت در ذهنش است و کسی که استدلال کرده معنای دیگری از فوریت در ذهنش بوده است. ما فعلا این احتمال را ان شاء الله بررسی می کنیم که فاستبقوا الخیرات، یا آیه ی سارعوا الی مغفرة من ربکم آیا دلالت می کند بر وجوب فعل فورا ففورا شرعا مثل وجوب حج یعنی اگر شارع فرمود نماز بخوانید آیا این دلالت می کند فورا ففورا باید خوانده شود؟ اگر کسی مثلا چهار ساعت نخواند سی تا عصیان کرده است؟ یا دلالت نمی کند؟ مرحوم آخوند (ره) می فرمایند از این آیه ی شریفه فورا ففورا در نمی آید، کسی نگوید که نظر آخوند این است که از این آیه فوریت شرعیه در نمی آید، ما کار نداریم مقصود این است که بنا بر این احتمال اشکالات آخوند می آید چون ایشان مطلق اشکال کرده است.

اشکال اول این است که این آیه ی شریفه ی فاستبقوا الخیرات و سارعوا الی مغفرة من ربکم، دو احتمال دارد، یک احتمال این است که حمل بر وجوب شود که ظاهرش است، و یک احتمال این است که حمل بر استحباب شود، آخوند می فرماید حمل بر استحباب شود، چرا؟ چون سارعوا و استباق اگر واجب باشد یعنی ترک آن مستتبع غضب و شر است که اگر مسارعت نکنی خدا غضب می کند، اگر مستحب باشد این ترک مسارعت و ترک استباق مستتبع غضب نیست، و یک ثوابی از دستت رفته، آخوند می فرماید اگر این مستتبع غضب و شر باشد یعنی به معنای وجوب باشد، لکان التحذیر فی المقام أنسب،

باید این طور می فرمود : فليحذر الذين لايسارعون الى مغفرة من ربهم، يا فليحذر الذين لايستبقون الخيرات، مثل فليحذر الذين يخالفون عن أمره، اين أنسب بود چرا أنسب بود؟ (خوب دقت كنيد كفاية را معنى كنم) چون غرض شارع از اين وجوب اين است كه مردم انجام بدهند آن عبارتي كه به وصول غرضش آكد است اين است كه فليحذر الذين يخالفون عن امره بفرمايد، يك وقت به كسي مي گوييد نماز بخوان و يك وقت مي گوييد بترس از روزي كه نماز نخواني و من غضب كنم، خب اين، أنسب است، اين اشكال اول، به اين اشكال دو ايراد شده، ايراد اول ايرادي است كه مرحوم حاج شيخ اصفهاني (اعلى الله مقامه القدوسي) وارد کرده است، ايراد اين است كه شما دو مطلب را خلط کرده ايد، ما يك خير داريم و يك مغفرت اين يكي است و يك استباق و مسارعت داريم، آني كه مقابل غضب و شرّ است خير و مغفرت است نه مسارعت و استباق، اگر الان كسي مي رود به سمت صلاة مي گوييم زود برو، مقابل زود رفتن بي نمازي نيست، مقابل زود رفتن كند رفتن است، اين كه آخوند مي فرمايد اگر حمل بر وجوب شود مقابلش مي شود غضب و شرّ و تحذير أنسب است اين غلط است چون حتي اگر حمل بر وجوب هم بشود مقابلش غضب و شرّ نيست، چون مقابل اصل مغفرة و اصل خير غضب و شرّ است، شارع واجب کرده مسارعت کرده استباق را نه اين كه واجب کرده مغفرة و خير را، پس اين فرمايش شما جا ندارد، اين فرمايش در صورتي جا دارد كه اگر حمل بر وجوب مي شد، مقابل غضب و شرّ مي شد و غضب و شرّ با تحذير أنسب است. اين اشكال مرحوم حاج شيخ وارد نيست، چون غضب و شرّ در مقابل هر واجبي است و ترك هر واجبي غضب و شرّ مي شود، اين درست است كه به لحاظ اصل خير مغفرت كه انجام مي دهد غضب و شرّ نيست ولي به لحاظ آن مسارعت كه ترك مي كند غضب و شرّ است لذا مي فرمايد مواظب باش كه بر تو غضب نكنم بر اثر عدم مسارعت لذا آقاي آخوند مي فرمايد أنسب اين بود كه مي فرمود فليحذر الذين لم يسارعوا، لم يستبقوا و يا لا يسارعون، و لا يستبقون، لذا اين اشكال به مرحوم آخوند وارد نيست .

سوال : چه بسا نظر حاج شیخ این است که وجوب طریقی و غیره است و خودش ملاک ندارد و برای رسیدن به آن عمل است .

جواب : مقصودش این نیست و در نهایت الدرایة این نیست .

اشکال دوم اشکالی است که مرحوم ایروانی فرموده، که آقای آخوند این چه اشکالی است که می کنید؟ اگر قرار باشد هر جایی که مقصود وجوب باشد آنسب این است که شارع تحذیر کند و تحدید کند و وقوع در عذاب را بفرماید که فاتحه ی اکثر واجبات شریعت را شما خوانده اید، چون اکثر واجبات شریعت به صیغه ی امر گفته شده، از نماز مهم تر هم داریم؟ یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة ، کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم، اوصانی بالصلاة و الزکاة ما دمت حیا، آنسب است یعنی چه ؟ وقتی که شما قبول کردید صیغه ی افعال ظاهر در وجوب است، اگر این حرف باشد در همه ی جا ها می آید. این اشکال مرحوم ایروانی هم به عقل قاصر فاطر ما وارد نیست، مرحوم آقای آخوند یک جمله ای مقصودش است که مرحوم آقاضیاء (ره) می فرماید که بما اینکه در ارتکاز عقلاء و عقل این است که مسارعت خوب است اگر شارع بفرماید فاستبقوا، سارعوا چه بسا انسان توهم کند که این در واقع می خواهد همان مرتکز را بیان کند اگر مقصودش وجوب باشد باید با لسان تحذیر بفرماید که این برداشت نشود که همان مرتکز عقلانی است و کبرای کلی اش این است، اگر یک مطلبی در ذهن مردم هست یا در ارتکاز عقل هست که مسارعت خوب است واجب نیست ، استباق حسن است، شارع بفرماید فاستبقوا از این وجوب فهمیده نمی شود بلکه این انصراف پیدا می کند به همان مرتکز عقلی، آخوند در این جا نظرش است جناب آقای ایروانی و الا آخوند بعید است و ابعدها من ان یتصور است که بفرماید در همه جا صیغه ی افعال اگر بخواهد دلالت بر وجوب کند بایستی به فلیحذر الذین گفته شود، لذا این اشکال وارد نیست .

اشکال دومی که مرحوم آخوند می کند این است که لو فرض فاستبقوا الخیرات، سارعوا الی مغفرة من ربکم دال بر وجوب باشد، ما قطعاً از این وجوب رفع یک کنیم به خاطر این که تخصیص اکثر می شود، و تخصیص اکثر قبیح است لذا باید حمل شود بر استحباب، اگر حمل شود بر استحباب اصلاً تخصیص نخورده است، چون در مستحبات هم مسارعت مستحب است، این اشکال را ما عرض کردیم که ظاهر کلمات آقای صدر این است که این تخصیص اکثر فقط به مسلک آقای خوئی و آقای نائینی این اشکال وارد نیست چون می گویند وجوب به حکم عقل است و عقل می گوید هر جایی مولی طلب کرد و ترخیصی وارد نشد باید انجام بدهی، از این باید انجام بدهی عقلی انتزاع وجوب می کنیم ما وجوب شرعی نداریم وجوب یعنی لابدیت عقلیه، و اگر ترخیص وارد شد عقل می گوید بهتر است انجام بدهی، از این بهتر است انجام بدهی، انتزاع می کنیم استحباب را و الا وجوب و استحباب مدلول لفظ نیست، بنابر این مسلک تخصیص اکثر نیست، چون سارعوا الی مغفرة من ربکم دلالت بر وجوب نمی کند، دلالت بر استحباب نمی کند اما اگر کسی گفت وجوب و استحباب مدلول وضعی صیغه ی امر است که صیغه ی امر وضع شده برای وجوب کما این که مرحوم آخوند نظرشان این است، یا این که کسی بگوید وجوب نه حکم عقل است و نه مدلول وضعی است، مدلول اطلاقی است، در اینجا آیا اشکال تخصیص اکثر وارد هست یا نه؟ آقای صدر ساکت شده و ظاهراً سکوت علامت رضاست. یعنی بر این مسلک اشکال وارد است و تخصیص اکثر لازم می آید.

ما عرض کردیم این اشکال تخصیص اکثر وارد نیست چون نسبت به مستحبات که قطعاً ظهور درست نمی شود نه ظهور وضعی و نه ظهور اطلاقی. اما ظهور اطلاقی درست نمی شود چون شرط انعقاد اطلاق این است که قرینه لبیه در مقام نباشد یا ما یصلح للقرینه همراه کلام نباشد. این که اصل فعل مستحب است، مسارعتش واجب باشد، خیلی چیز عجیبی می شود. یک شخصی نیم ساعت مانده به اذان صبح نماز شب می خواند، و یک کسی هم می گوید واجب که نیست، نمی خوانم، در قیامت کسی که نماز

شب خوانده جلویش را بگیرند که تو مسارعت نکردی! می گوید رفیق ما که نماز شب نخوانده رفت به بهشت، بعد ما عقاب شویم که چرا مسارعت نکردی؟ این قطعا اطلاق منعقد نمی شود.

سوال: این آیات ارشاد به جزئیت یا شرطیت است.

جواب: جزء هم نیست چون فرض این است که می خواهیم بگوییم آنا فآنا است. این که محل نزاع را توضیح دادم به خاطر این است که خلط نشود.

پس مستحبات را قطعا شامل نمی شود.

می ماند بقیه واجبات.

اولا باقی واجبات تخصیص اکثر نیست ثانیا لو فرض که تخصیص اکثر باشد، مراد استعمالی که مطلق است. تخصیص اکثر در مراد جدی است. دیروز عرض کردیم اگر الآن مصلحتی اقتضاء می کند که شارع بگوید نماز جمعه واجب است. اکرام علما واجب است. نمی تواند حکم را بیان کند. بعد در مخصص منفصل می خواهد بگوید نماز جمعه بر زن ها واجب نیست. اکرام علمای فاسق واجب نیست. حالا این مولی می گوید که من یک راه دارم که بگویم همه ی علما اکرامشان واجب است بعد در یک مخصص منفصلی، اکرام نحویین را خارج کنم. نحویین هم اکثر علما هستند. راه دوم این است که در بیان منفصل بگویم اصولیین، فقها، مفسرین، اهل بلاغت، را ذکر کنم. قطعا دومی مستهجن است. اگر نگوییم که این مستهجن است، قطعا اولی مستهجن نیست. اگر واقعا این مستهجن است ما اصلا معنای مستهجن را نمی فهمیم. بنابراین اشکال تخصیص اکثر راه ندارد.

اما اشکال سومی که آخوند ره کرده این است که عقل قائل به این است که مسارعت حسن است و هر جائی که حکم عقل هست، حکم شرع هم هست.

مرحوم آقای ایروانی ره اشکال کرده که اگر همه ی افراد واجب نسبت به ملاک و مصلحت یکسان هستند برای چه فوریت حسن عقلی داشته باشد؟ بعضی ها گفته اند شبهه ای نیست که فوریت حسن عقلی دارد. خوب اینها چون محل نزاع معلوم نشده. اگر محل نزاع معلوم شود اصلا معلوم می شود که یک جا محل نزاع نبوده.

آنهایی که می فرمایند شبهه ای نیست که فوریت حسن عقلی دارد، نظرشان به آن فوریت عقلی است و انقیاد است. آنهایی که می فرمایند وقتی علی السویه باشد، یعنی فوریت شرعیه.

ما بحثمان در این است که از این آیه شریفه، آیا می توانیم استفاده کنیم فوریت شرعیه ی فورا ففورا را یا نه؟ خوب این معلوم می شود عقل حکم نمیکند. اگر همه افراد واجب، علی السویه هستند، عقل حکم نمی کند.

خوب از این بیانی که عرض کردیم معلوم شد اشکال آقای ایروانی که آقای صدر هم دنبالش رفته غلط است چون چه کسی می گوید که همه ی افراد یکی است. شاید یکی نباشد. خوب دقت کنید چه میگویم چون در کلمات نیست. ممکن است بگویید شاید یکی نباشد یعنی چه؟ اگر یک خطابی آمد گفت نماز بخوانید. احتمال می دهیم شارع نظرش این است که زود بخوانید (شرعا نه این که زود بخوانید که از دست نرود) خوب این احتمال موجب حسن احتیاط می شود که عقل می گوید حسن است.

بگویید این که حسن چه ربطی به شرعی دارد؟

ربط به شرعیش این است که کفایه در تنبیهات برائت فرموده لا شبهة فی حسن الاحتیاط عقلا و شرعا. این حسن احتیاط عقلا، نه این که حسن احتیاط طریقی که یعنی واقع را درک کنی. احتیاط خودش حسن است عقلا. همانطور که حسن شرعی دارد، حسن عقلی هم دارد نه به جهت درک واقع، به جهت این است که عبادی که احتیاط می کند در واقع در اطاعت رب و در انقیاد یک پله جلوتر است. عقل

می گوید یک عبدی هست که فقط در دایره ی قطعیات گوش به حرف مولی می دهد. یک عبدی هست که نه، در درجه ی شکوک هم گوش به حرف مولی می دهد. احتمال هم بدهد مولی راضی نیست ترک می کند. این حسن نیست؟ این مثل اطاعت نیست؟ این کمال عبد نیست؟ قطعاً کمال عبد است. صد در صد حسن نفسی دارد نه حسن طریقی. احتیاط که می گویند حسن است، نفس احتیاط حسن است نه به جهت این که درک واقع می شود. درک واقع می شود که غلط است. آن که حسن نیست، آن، درک واقع می شود. کسی که احتیاط می کند ولو درک واقع نکند حسن است به خاطر این که این شخص درجات اطاعت و بندگیش راقی تر است.

خوب به این معنا، عقل حکم به حسن فوریت می کند و لو امر به طبیعی دارد. میگوید امر به طبیعی دارم من ولی چه بسا نظر شارع به آن باشد و همین را من می آورم. احتمال مطلوبیت فوریت ذاتاً، کافی است که عقل، حکم به حسن احتیاط کند. وقتی عقل حکم به حسن احتیاط کرد، این اشکال آقای ایروانی ره جا ندارد که بعد از آنکه همه ی افراد علی السویه هستند، وجهی ندارد برای حسن مسارع و حسن فوریت.

پس اشکال اول وارد نیست.

اشکال دوم که آقای صدر کرده این است که چه اشکال دارد که عقل حکم به فوریت و استحباب فوریت بکند ولی مولی می خواهد این را لازم کند. یک پله از عقل می خواهد برود بالاتر.

از توضیحاتی که نسبت به انسب دادیم معلوم می شود که حرف آقای صدر غلط است چون دیروز عرض کردم چه قدر خوب است بعضی از رفقا جاهایی که می گوئیم این مطلب جایش در اصول خالی است را یادداشت کنند تا در نوشته های ما بعداً مشخص کنیم. یکی از بحثهایی که باید بشود همین است که اگر در یک جایی عقل، حکم به حسن می کند. عقلاء حکم به حسن می کنند، شارع در این موارد

امر کرد، ولو قبول داریم که امر ظهورش در وجوب است، ولی در این موارد با توجه به این ارتکاز و اینها هم باز ظهورش در وجوب است؟ مخصوصاً کسانی که این ظهور را اطلاقی می دانند نه وضعی مثل خود آقای صدر. خوب شما باید این را ثابت کنید و شما چیزی نگفتید و در جاهای دیگر خود شما این حرف را قبول نکردید. و این آن نکته ای است که آقا ضیاء دارد. پس اشکال آقای صدر غلط است چون عقل می گوید رجحان دارد و مولی می خواهد بگوید لازم است، خوب اشکال ندارد ولی باید با یک لسانی بفرمایید که ظهور داشته باشد و به مجرد صیغه ی امر این حرف ظهور ندارد با توجه به این ارتکازی که کنارش است. شاید در هشتاد مورد بتوانم بشمارم که این ارتکازات را ضمیمه کرده اند و اطلاعات را از بین برده اند. اینجا که رسیده است نگفته اند. البته فقط آقای صدر آن طور که من دیده ام، این اشکال را دارد.

بنابراین حرف این نبوده که هر جا که عقل گفت مستحب است، شارع هم باید بفرماید مستحب است. شارع می تواند بفرماید واجب است ولی اگر می خواهد بفرماید باید لسانش را طوری کند که این ارتکاز مانع نشود.

سوال: نتیجه فرمایش شما این است که آیه دارد حکم به احتیاط می کند.

جواب: ممکن است عقل که می گوید مسارعیت حسن است به خاطر احتیاط باشد. ولی شارع که می فرماید حسن است، به خاطر این باشد که در خود مسارعیت مصلحت هست و ملاک هست. ما که می گوییم مرتکزات جلوی ظهور را می گیرد، ما نمی خواهیم بگوییم منشأ حکم عقل هم همان حکم شرع است، نه، الآن مردم جواب سلام را واجب می دانند به خاطر این که احترام است. شارع هم می فرماید جواب سلام واجب است. این معنایش این نیست که ملاکش هم همان ملاک است. از شارع بپرسید چرا واجب می دانی؟ شاید بگوید می خواهیم به این وجوب، مردم مجبور شوند حرف بزنند مثلاً. ملاکات

را کار نداریم. ما کار نداریم که شارع که امر به سارعوا کرده به چه جهت بوده. ممکن است به جهت همان استحباب احتیاط باشد و ممکن است به جهت دیگر باشد. این از آیه در نمی آید. ما آنی که در موارد ارتکاز کار داریم، اگر شارع بخواهد خلاف این ارتکاز را تفهیم کند باید زورش بیشتر باشد مثل همانی که ایشان در ردع سیره گفته که آن سیره هایی که خیلی ریشه دارد، باید بیشتر در ردعش کار کند. مجرد ظهور صیغه ی افعال با وجود این ارتکاز کافی نیست.

البته من نمی خواهم بگویم عرض من درست است. می خواهم بگویم آنی که دارد حرف می زند باید ببینی چه میگوید و شما باید جواب او را بدهی. به این مقدار که شما ذکر کردی این مقدار که محل بحث نیست. شما می گویی چه اشکال دارد، عقل می گوید مستحب است، شارع می خواهد الزام کند. خوب مگر کسی گفته اشکال دارد؟ کلام این است که این لفظ وافی نیست. پس این اشکالی که به آخوند کرده اند هم وارد نیست و حق با آخوند است.

از اینجا معلوم شد که اشکال سومی هم غلط است. چون به آخوند گفته اند چه کسی گفته هر جائی که عقل حکم کرد، حکمی که در آن مورد است ارشادی است؟! مگر آخوند این حرف را زده؟ یعنی آخوند می فرماید در مواردی که عقل الزام دارد، مولی اگر امر داشت باید ارشادی باشد؟! انسان احتمال می دهد که آخوند این حرف را بزند که بعد به او نقض کنند که غصب را عقل قبیح می داند بعد شارع می فرماید لا تعصب، ارشادی است؟! آخوند می خواهد بفرماید در این مواردی که (ظاهرا حاج شیخ حسین حلی هم فرموده) حکم عقل در سلسله معلولات است امری که وارد می شود ظهور در مولویت پیدا نمی کند نه این که کسی ادعا کند هر جایی که مولی امر دارد و عقل حکم دارد، باید امرش ارشادی باشد تا شما اشکال کنید که لزومی ندارد و للكلام تتمه.

سه شنبه ۹۵/۱۲/۳ (جلسه ۱۹۴)

کلام در این بود که آیا آیه ی شریفه ی فاستبقوا الخیرات یا سارعوا الی مغفرة من ربکم دلالت بر فوریت می کند یا نمی کند؟ که بگوئیم اگر چه که امر بمادته و هیئته و اطلاق و دلالت وضعی و دلالت انصرافی و به حکم عقل دلالت بر فوریت نمی کند اما دلیل خارجی داریم و آن آیه ی فاستبقوا الخیرات است. مرحوم آخوند به استدلال به این آیات سه اشکال کرد، در اشکال سوم بودیم، اشکال سوم ایشان این بود که عقل حکم می کند به حسن اسراع و مسارعت و استباق نه به خاطر این که این اسراع و استباق ملاک دارد، بلکه به خاطر فائده ای که مترتب بر فعل است، مثلاً فاستبقوا الی الصلاة به خاطر این که ملاک صلاة استیفاء بشود عقل حکم به حسن می کند و آیات و روایاتی هم که در این مورد وارد می شود ارشاد به حکم عقل است، مثل اطیعوا الله، چه طور اطیعوا الله عقل حکم به وجوب اطاعت می کند نه این که در خود اطاعت یک مصلحت باشد به خاطر آن ملاکی در خود فعل هست این جا هم حکم به حسن می کند و حکم به رجحان می کند، آیات و روایات هم می شوند ارشاد. آقای صدر سه تا اشکال به این فرمایش مرحوم آخوند داشت که اشکال اول اشکالی بود که مرحوم آقای ایروانی هم وارد کرده بودند، اشکال این بود که بعد از آنی که شارع امر به طبیعت کرده و افراد طبیعت در ملاک متساوی اند وجهی ندارد که بگوئیم فردی که در آن اول اتیان می شود این رجحان دارد نسبت به فردی که در آن دوم اتیان می شود دلیلی ندارد و تمام افراد نسبت به ملاکی که در طبیعت است علی السوی است لذا عرض کردیم اگر این ادله ای که می گوید نماز در اول وقت مستحب است نبود می گفتیم نماز اول وقت با نماز آخر وقت یکی است و وجهی ندارد که این افضل باشد، بله ممکن است یک عنوان ثانوی تاری بشود که آن عنوان این است که چه بسا احتمال می دهد در آن ثانی موفق نشود، قدرت پیدا نکند یا مزاحم پیدا شود، این باعث شود که عقل بگوید خوب است که آن اول بیاوری یا ملزم کند عقل ما را که آن اول بیاوریم این اشکالی ندارد، اما با غمض عین از عناوین و خصوصیات تاریه اسراع

بما هو اسراع الی اتیان مأمور به استباق بما هو استباق این بخواهد خودش افضل باشد و خودش خصوصیت داشته باشد عقل چنین حکمی نمی کند، ما یک مطلبی می خواهیم عرض کنیم که دیروز هم عرض کردیم و امروز هم عرض کنیم یه مقداری واضح تر بشود این است که آقای ایروانی، عقل می گوید اسراع مستحب است و رجحان دارد و حسن است چرا؟ به همان ملاکی که احتیاط حسن است، خب احتیاط که حسن است عقلا اگر واقعی در کار نبود شما احتیاط کردید و بعد دیدید شرب تنن هیچ حرمتی نداشته، احتیاط شما بی جا بوده، آیا این حسن بوده یا نبوده؟ بوده، این که حسن بوده چرا؟ فائده ای که نداشته درک واقعی که نشده؟ این سرّش این است که همین قدر که عبد مقید باشد که احراز امتثال کند و طوری باشد که زود برود که از دستش نرود خود این محبوب عند العقل است و حسن است ممکن است بگوئید این همان حسنی شد که عند الشک این که در آینده می تواند بیاورد یا نه است و این را منکر نیستند، حرف جدیدی بگو، می گوئیم همیشه می گویند جعل اوسع است حکمت است، مثلا شارع می آید خبر ثقه را حجت قرار می دهد، خبر ثقه را که حجت قرار می دهد نه به جهت این که عمل به خبر ثقه خودش یک ملاکی داشته باشد، این بی وجه است اما از این جهت که چون این خبر ثقه احتمال اصابتش به واقع زیاد است و اقرب طرق است این را حجت قرار می دهد، حتی جایی که علم به خلاف داشته باشی؟ بله حتی جایی که علم به خلاف داشته باشی، چرا؟ چون که شارع نگاه می کند می بیند علم های مردم نوعا جهل است، چون نوعا جهل است می گوید به خبر ثقه عمل کن و لو علم به خلاف داری چون او یک ملاک بالایی را می بیند و درصد مطابقت با واقع را می بیند، خود خبر ثقه عملش ملاکی ندارد ملاک در اتیان امر نفسی است ولی به لحاظ این که درک می شود و استیفاء می شود. اسراع هم همین طور است عقل - یا یک مقدار محکم تر بگوئیم عقلا - می گویند انسان خوب است مأمور به را زود بیاورد، چه فرقی می کند یک ساعت دیگر هم که یقین داری می توانی بیاوری می آوری؟ این درست است ولی نوعا انسان علم هایش اشتباه است، می گوید علم من اشتباه

نیست، بلکه ما هم نمی‌گوئیم اشتباه است ولی چون نوعاً علم‌ها اشتباه می‌شود آن هم نسبت به آینده، که عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم یا لو کشف الآجال لافتضجت الآمال، این که عبد زود می‌رود مأمور به را اتیان می‌کند حسنش مثل حسن احتیاط است، چه طوری که احتیاط حسن است؟ احتیاط برای چه حسن است؟ حتی اگر کسی احتیاط کرد و چیزی در واقع نبود این احتیاطش حسن هست یا نه؟ حسن احتیاط که مشروط نیست، این حسن احتیاط عیناً مثل حسن اسراع است، نمی‌خواهد بگوید اسراع بما هو اسراع یک فائده‌ای دارد آخوند قدس الله روحه در کفایه تصریح دارد اسراع بما هو اسراع فائده‌ای ندارد بلکه فائده‌اش مترتب بر فعل است ولی به این خاطر می‌گویند هر چه عبد در مقام امتثال مشتاق باشد که مأمور به مولی را بیاورد این حسن است و لو این که در آن دوم می‌تواند بیاورد و یقین هم دارد می‌تواند بیاورد، این جعل اوسع از حکمت است این را جناب آقای آقاضیاء شما نمی‌توانید رد کنید، این کلام کلامی است که متین است. بعضی می‌گویند ساعت دو شد اگر ساعت دو نماز بخوانی یا ساعت دو و ربع این معلوم نیست که این فضیلتش در این جا ثابت نیست، ما یک وقت فضیلت داریم و یک فضیلت در اول وقت داریم، اول وقت گذشته ولی وقت فضیلت هنوز باقی است حالا این الآن بخواند یا بیست دقیقه دیگر بخواند فکر نمی‌کنم روایتی باشد که رجحان این مطلب را ثابت کند ولی وقتی کسی تا ساعت دو مشغول بوده یا آب نداشته ساعت دو می‌گوید حاج آقا منتظرند و غذا سرد می‌شود، می‌گویند نه بگذارید نماز را بخوانم، می‌گویند مرحبا، کسی نمی‌تواند منکر حسن این کار شود و لو این که اگر از خودش پیرسی نهار را بخوری بعد بخوانی، می‌گوید ای بابا آمدیم و مردیم، کجا این را می‌گویند؟ اگر این قدر مردم مرگ جلوی چشمشان بود که گناه نمی‌کردند نوع مردم این طوراند که می‌گویند صد در صدر بعد از مباحثه‌ی اصول این کار را می‌کنم، خوب می‌گویند یک ان شاء الله بگو حال چه می‌خواهد بشود؟ اگر این طور احتمال مرگ جلوی چشم افراد بود که اصلاً گناه نمی‌کردند چون این می‌گویند اذکروا هادم اللذات، کسی که یاد مرگ می‌کند زندگی

برایش تیره می شود همین آقا می دویده، می رقصیده، و هزار کار فاسد انجام می داده تا خدایی نکرده به او می گویند سرطان داری دست و پایش را جمع می کند، چرا وقتی سرطان داری دست و پایت را جمع می کنی؟ این به خاطر این است که آن هادم اللذات جلوی چشمش است، ولی در عین حال می گویند مرحبا ببین چه قدر مقید است، نمازش را اول وقت بخواند، این نظر آقای آخوند است، شما به این نظر آقا آخوند اشکال دارید وارد نیست، پس عقل حکم به لزوم فور نکرد می ماند آیه ای که وارد شده است، آخوند می فرماید این آیه هم ارشاد به حکم عقل است، بله اگر این حکم عقل نبود صیغه ی افعال ظهور در وجوب داشت ولی با وجود این حکم عقل صیغه ی افعال از وجوب می افتد.

سوال : شما مگر نمی فرمودید مخصص لَبّی مثل مخصص متصل جلوی ظهور را می گیرد ؟

جواب : عرض می کنیم ان شاء الله .

اشکال دوم که مرحوم آقای خوئی (ره) وارده کرده اند و آخوند هم فرموده اند این است که تخصیص اکثر لازم می آید، خب تخصیص اکثر تمام شد.

به این ارشاد یک اشکال آقای ایروانی کرده اند که تمام شد دو اشکال دیگر آقای صدر کرده اند، اشکال دومی ایشان این بود که فرق است بین اطاعت و حسن اسراع، اطاعت عقل حکم به لزوم آن می کند، دیگر جا برای اعمال مولویت باقی نمی ماند. به خلاف اسراع. عقل حکم به حسن اسراع می کند . خوب چه اشکال دارد که مولی اعمال مولویت کند و بفرماید این واجب است. صیغه افعال هم ظهور در وجوب دارد. این به خلاف اطیعوا است. چون در اطاعت، عقل حکم به الزام می کرد. آنجا دیگر شارع باید چکار کند؟ چیزی نمی ماند که اعمال مولویت کند. هر چه که می خواهد اعمال مولویت کند، خود عقل قبلیش گفته است. به خلاف اسراع. اسراع، عقل می گوید حسن است و مستحب است ولی هنوز جا برای اعمال مولویت باقی هست. وقتی جا برای اعمال مولویت هست، چرا ما دست برداریم؟

این را عرض کردیم کسی نمی خواهد بگوید که در جایی که عقل حکم به حسن می کند شارع نمی تواند حکم به وجوب کند. عبارت مرحوم آقای خوئی کلیدی است. می فرماید بعد از این حکم عقل، فالمتفاهم عرفا از این خطابات ارشاد است. یعنی عنوان مسارعت، عنوان استباق، با آن پیش زمینه ی عقلی، اگر امر به آن بشود، مازاد بر آن حکم عقل از آن فهمیده نمی شود. مثل این که می گویند اگر علم در خطابی اخذ شود، ظهور در طریقت دارد نه موضوعیت در حالی که خود ایشان هم می گویند که اصل اولی در عناوین موضوعیت است. علم بما این که در عقلاء همیشه طریق هست، وقتی که شارع اخذ می کند متفاهم عرفی، طریق است. بله علم را بخواهد موضوع قرار دهد اشکال ندارد. ولی باید یک مؤنه زائدی بیاورد. مجرد اخذ علم به درد نمی خورد. خوب این که شما می گویند اعمال مولویت جا دارد به درد نمی خورد. الان چطور که می گویند به مناسبت حکم و موضوع وقتی امر به پاکیزگی می کند یعنی مستحب است چون پاکیزگی را مردم دوست دارند یعنی این ارتکاز عرفی، جلوی این ظهور را می گیرد. این را فکر نمی کنم کسی بخواهد اشکال کند. اگر نگوییم جلوی را می گیرد حداقل این است که مجمل می شود و ظهور در وجوب پیدا نمی کند.

اشکال سوم این بود که فرض قبول کردیم که عقل حکم به حسن می کند و اینجا هم شارع اعمال مولویت و الزام نکرده اما چه کسی گفته باید این ارشاد به حسن باشد، این خودش می تواند مستحب نفسی باشد یعنی این که عقل در اسراع یک ملاکی می بیند و آن ملاک قرب به خداوند سبحان و احراز امتثال و ... است. شارع هم یک محبوبیت نفسی ای در اسراع می بیند. به خاطر آن محبوبیت نفسی ای که در اسراع می بیند رجحان ذاتی اش مؤکد می شود. یعنی یکی را عقل فهمیده و یکی هم شارع. به خاطر این صحیح است امر چون تمام اشکال کسانی که اگر یک جایی عقل، حکمی را کرد، شارع در آن زمینه بخواهد اعمال مولویت کند لغو است، تحصیل است، می گویند تحصیل حاصل نیست لغو نیست،

چون ما از امر مولوی شارع یک چیز جدید کشف می کنیم و آن چیز جدید این است که خود اسراع هم محبوبیت دارد و این را عقل نمی فهمید. این اشکال سوم آقای صدر.

خوب این اشکال به این شکل که در تقریراتی است، خوب خلاصه این اشکال سوم، وجوب را اثبات نکرد. بحث در این بود که ما می خواهیم از این آیه وجوب اسراع را بفهمیم. شما استحباب شرعی اسراع را مضافاً به حکم عقل فهمانید. مگر این که مقصود آقای صدر این باشد که به کبرای کلی این که هر جایی که حکم عقل وارد شد، حکم شرع باید ارشاد باشد، به این کبرای کلی اشکال می کند ولو این که در مقام اثری ندارد. اگر این مقصودش باشد خوب این را عرض کردیم تمام دعوا این است که عنوان اسراع، وقتی می گوید بدو که شیر تمام نشود، بعد بچه اش دوید، بعد بگوید مادر من امروز دو کار خوب انجام دادم. یکی این که شیر برایت گرفتم. یکی این که دویدم که شیر تمام نشود. این عناوین مثل اطاعت است و احتیاط است. چطور که متفاهم عرفی است که احتیاط خودش ملاک ندارد، بلکه درک ملاک واقع است، اسراع هم همین است. شما می فرمایید ما می گوییم اینجا چه اشکالی دارد. صحبت تحصیل حاصل نیست. در ما نحن فیه حکمتش این است که ملاک واقع فوت نشود. خوب ملاک واقع هم فوت نشده. اما این که یک رجحان دیگر را تأکید میکند آن چیست؟ بله عقلاً محال نیست که نفس اسراع ملاک داشته باشد و لکن این خلاف متفاهم عرفی از سارعوا الی مغفرة من ربکم و استتبقوا الخیرات است. لذا این آیه اگر حمل بر مولویت بخواید بشود خلاف ظاهر است چون این که اصل اولی این است که هر خطابی که از مولی صادر می شود این است که مولوی باشد و بما هو مولی بفرماید نه بما هو مرشد غلط است چون بعضی از ارشادات کار مولی است. این هم روایاتی که راجع به احکام عقلیه است، راجع به معرفت رب است، راجع به بندگی و اطاعت است.

اشکال چهارمی مرحوم آقای خوئی به سارعوا الی مغفرة من ربکم و فاستتبقوا الخیرات کرده و فرموده چه ربطی به فوریت دارد. فاستتبقوا الخیرات، یعنی یک کار خیر است، بدو تا دیگران انجام ندهند تو

محروم بشوی. اما اگر یک خیری برای شما هست که هیچوقت فوت نمی شود و کسی دیگر نمی تواند انجام دهد، بدو یعنی چه؟ عنوان سبقت، وقتی می گوید سبقت از دیگران در کار خیر کنید یعنی کارهای خیرتان را زیاد کنید. مسابقه یعنی برنده شما باشید. وقتی بنده برنده هستم چه ساعت اول و چه ساعت دوم، دیگر معنا ندارد که بگویم مسابقه. فاستبقوا برای واجبات و مستحبات کفائی است که قبل از آن که دیگران موفق شوند شما انجام بده که ثواب را شما ببری. این ربطی به فوریت ما نحن فیه ندارد.

سارعوا الی مغفرة من ربکم هم همینطور است. مغفرة یعنی اسباب مغفرة چون مغفرة که کار خداوند سبحان است. پس قطعاً سارعوا الی اسباب مغفرة من ربکم. می گوید نه. سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی زود توبه کنید و توبه وجوب ارشادی دارد. توبه کنید. قبل از آن که وقت از بین برود و دیگر دستتان به جائی نرسد توبه کنید. این چه ربطی دارد که نماز را اول وقت بخوان؟ یا زکات را زود بده.

این فرمایشات مرحوم آقای خوئی به این مقدار ظاهرش ایراد دارد و بعضی هم ایراد گرفته اند ولی من خیال می کنم نظر مرحوم آقای خوئی ره با این دو تا حرفی نیست که در محاضرات و اینها نوشته است. اشکالی که به ظاهر این کلام وارد می شود این است که سارعوا الی مغفرة من ربکم (انحلالی است)، یکی از اسباب مغفرة هم اتیان حسنات است. ان الحسنات یذهبن السيئات. یک کسی مرده و توبه نکرده ولی اعمال خوبش زیاد است. خوب این چه ربطی دارد به این که توبه کن. یکیش توبه است. فاستبقوا الخیرات هم انحلالی است. خود سبقت به خیر می گوید فاستبقوا یعنی از دستت در نرود. خوب این هم می گوید از دستت در نرود چون یکی از اعمال خیر، خود فاستبقوا است. مثل این که می گویند بدو نماز بخوان. می گوید خوب کسی نیست که این خیر را از من بگیرد. می گویند نه، ممکن است خودت بمیری. می گوید نمی میرم. می گویند خوب خود همین دوییدن یک خیر است. یعنی خود فاستبقوا

موضوع ساز است. فاستبقوا الخیرات یعنی خیر از دستت در نرود. یکی از خیرات هم همین فاستبقوا است. یا این که نه، درست است این واجب شما را کسی دیگر انجام نمی دهد ولی ممکن است بمیری، موفق نشوی. آقای خوئی این فاستبقوا الخیرات یعنی خیر از دستت نرود. یک فرضش این است که واجب کفائی باشد، دیگران انجام بدهند. یک فرضش این است که خیر مال شماست ولی موفق نمی شوی. موانعی پیش می آید. لذا فاستبقوا الخیرات دلالت بر فور می کند ولو به جهت این که از دستت نرود. این تقریبا مثل آن مساله ای می شود که در رساله ها نوشته اند که مسائلی که انسان احتمال می دهد محل ابتلاش باشد واجب است یاد بگیرد. این هم می فرماید بدو که از دستت نرود.

حالا این اشکالات وارد است به آقای خوئی یا نه؟ ان شاء الله فردا.

چهارشنبه ۹۵/۱۲/۴ (جلسه ۱۹۵)

کلام در این بود که آیا صیغه ی امر و لو به دلیل خارجی، به آیه ی شریفه ی سارعوا الی مغفرة من ربکم، فاستبقوا الخیرات دلالت می کند که اگر شارع مقدس امر به فعلی فرمود فورا ففورا باید انسان انجام بدهد، یکی از اشکالاتی که مرحوم آقای خوئی و دیگران به این آیه ی شریفه کرده اند این است که مرحوم آقای خوئی می فرمایند فاستبقوا الخیرات یا سارعوا الی مغفرة من ربکم، در فاستبقوا سبقت در جایی معنا دارد که خیر از دست برود مثل واجبات کفایی، کسی می آید این میت را تجهیز می کند و تکفین می کند، دفن می کند، تو زود تر برو که این خیر را شما بگیری، قضاء حوائج مومنین، تو زود تر برو که دیگری حاجت این مومن را برآورده نکند و از دست شما برود و لذا ربطی به ما نحن فیه ندارد و مربوط به واجبات کفائیه و مستحبا کفائیه است، بعضی دیگر شاید فرمایش آقای خوئی را این طور معنی کرده اند که فاستبقوا الخیرات، سبقت بگیرد یعنی کاری کنید که عمل خیر شما از دیگران بیشتر بشود و اکتار در عمل خیر است نه این که می خوانی الآن انجام بدهی یا نیم ساعت دیگر الآن انجام بده، این فرمایش آقای خوئی درست است فاستبقوا الخیرات معنایش همین است که خیرات خود

را زیاد کنید ولی اگر یک واجب عینی هست بنده احتمال در آن بعد نتوانم انجام بدهم در این جا فاستبقوا الخیرات صدق می کند و می گوید زود برو کار خیر را انجام بده در روایات هم دارد که در کار خیر عجله کن، چه بسا ممکن است مانعی پیش بیاید، یا یک مشکلی پیش بیاید، عمر کفایت نکند در کار خیر انسان نباید ملاحظه کند شما نماز واجب شده و خیر است برو این خیر را انجام بده چرا؟ نه این که ممکن است این نماز شما را دیگران هم بخوانند، به خاطر این که چه بسا در لحظه ی دوم موفق نشوی، عمل خیرت را زیاد کن، و اگر آقای خوئی این تقریب را می کردند شاید از تقریب اول که عرض کردیم مربوط به مستحبات کفائیه و واجبات کفائیه است بهتر باشد به خاطر این که من خیال نمی کنم، آن قدر مستحبات هست و واجبات هست که یعنی چه که دیگری سبقت بگیرد، این میت این جا افتاده شما سبقت نگیری که دیگری دفن نکند، می روی قرآن می خوانی، نماز می خوانی نگوئید دفن میت کجا تغسیل میت کجا، ثواب قرآن کجا قابل قیاس نیست، می گوئیم که نفرموده اند که سابقوا الی خیر افعالکم، بهترین افعالکم، فاستبقوا الخیرات، هر چه که خیر است لذا این فرمایش آقای خوئی من خیال می کنم در خارج اصلا فرض ندارد چون قضاء حاجت آن مومن، یک مومن دیگر، همه ی مومنین را حاجتشان را برآورده کردند، خب انسان ذکر می گوید، یعنی چه فاستبقوا الخیرات، اگر فرموده بود فاستبقوا الی خیر افعالکم این ممکن بود انسان این حرف را بزند، ولی فاستبقوا الخیرات، من به عاقلم نمی رسد این یعنی چه آقای خوئی می فرماید این از دست می رود و دیگران انجام می دهند.

سوال : به لحاظ مصلحت شخصیه بله ولی به لحاظ مصلحت نوعیه می خواهد این کار انجام بشود و زود تر کار طرف انجام شود.

جواب : این که ندارد زودتر، او به آن خیر می رود و من به این خیر می روم، بله اگر این طور بود که فاستبقوا الی الخیرات من غیرکم حتی لاتأتوا بها ...

مستشکل : ماده ی اسباق این چنین است هر جا در قرآن استعمال شده، واستبقا الباب ، قرینه است که هر جا این ماده باشد باید دو نفر یک هدف را دنبال کنند.

جواب : باب قرینه دارد یک باب را که دو دفعه نمی شود ببندی، یکی زود تر می رود که ببندد.

این همین معناست و شاید آقای خوئی هم در ذهنشان همین بوده است، محاضرات و ... من خیال می کنم شاید خوب به مغز کلمات آقای خوئی نرسیده باشند، مقصود آقای خوئی همین است که یعنی خیرات خود را زیاد کنید استباق، سبقت بگیرید به معنی سرعت نیست اگر آن بود باید می فرمود سارعوا الی الخیرات زودتر بروید به سوی کار خیر

این فاستبقوا الخیرات سبقت بگیرید، یعنی قبل از این که کار خیر از دست برود انجام بدهید اتفاقا در مسابقه هم همین طور است یعنی نفع را قبل از این که از دستت برود، کاری با دیگری ندارد لذا می گوید عرض کردم آقا سبقت بگیر از دیگران که زودتر بررسی که در برای تو بسته نشود آن هم که او ببرد از جهت که از دست تو نرود، ما نمی خواهیم بگوئیم قسم به حضرت عباس (سلام الله علیه) تفسیر آیه این است ولی این آیه محتمل است معنایش این باشد و این خیر المعانی است اگر روایتی ذیل آیه وارد نشده باشد که ظاهرا وارد نشده این خیر المعانی است لذا به درد ما نحن فیه نمی خورد چرا؟ چون این آیه مفادش این است که خیر از دستت نرود حالا شما خیلی اسرار دارید به فرمایش آقای خوئی را بپذیرید اشکال ندارد حداقلش این است که فرمایش آقای خوئی هم یکی از مصادیق خیر از دست رفتن است، یعنی کاری کنید که خیر از دستتان نرود و این دلالت نمی کند که اگر این خیر را الآن انجام ندهی و بعد انجام بدهی خیر از دستت رفته، این دلالت نمی کند این معنایش این است که در نفس سبقت مصلحتی نیست ملاکی نیست خیری نیست، خیر است که از دست می رود نه این که اگر کسی در آن دوم انجام داد خیری از دست او رفته باشد خیر در سبقت نیست، سبقت به معنای طریق احراز

خیر است که برو خیر را زود تر بگیرد شب یک مطلبی به ذهن آمد که در کتاب ها ندیدم شاید مقصود آقای خوئی (و لو عبارت ها قاصر است) این باشد که اصلاً آیه ی فاستبقوا الخیرات سارعوا الی مغفرة من ربکم معنایش همین است که در صورتی که احتمال می دهی این خیر از دستت برود زود انجام بده، صورتی را که قطع داری را نمی گیرد، چرا؟ چون چطور می گوئیم حجیت خبر ثقه خبری را که قطع داریم مخالفت با واقع است را شامل نمی شود، عمل به خبر ثقه که خودش مصلحت ندارد، عمل به خبر ثقه به خاطر این است که به مصلحت واقع بررسی، اگر یقین داری خلاف واقع است عمل معنی ندارد، عین همین در این آیه هست، بعد از آنی که کلمه ی استباق و سرعت از کلماتی است که ظهورش این است که این خودش مصلحت ندارد خود استباق ملاک ندارد و ملاک در واقع است خود همین قرینه متصله ی لبیه می شود که مراد جدی از آیه ی شریفه یا مراد استعمالی صورت احتمال باشد صورتی که انسان احتمال بدهد و لو احتمال موهوم زمان دوم نتواند این کار را انجام بدهد مرحوم آقای خوئی یک کلمه دارد خدا رحتمش کند وقتی که می فرماید عقل حکم به حسن استباق و اسراع می کند آیه شریفه هم عرفا ارشاد به همین است یک کلمه دارد آن یک کلمه این است که می فرماید لذا فاستبقوا در برخی موارد الزام است و در برخی از موارد استحباب است حسب اختلاف الموارد من خیال می کنم دل مرحوم آقای خوئی قطعاً همین طور است چون اگر این نبود آقای خوئی نبود که، دل ایشان این است که این همان حکم عقل است، حکم عقل در برخی از جاها الزام است، جایی که الزام باشد نماز واجب است احتمال می دهی در زمان بعد نتوانی بیاوری برو زود بیاور این واجب است، الزام طریقی دارد که حتماً باید بخوانی، در مستحبات استباق مستحب است، در جایی که احتمال می دهد مستحب از دستش برود، این می گوید برو عقل هم می گوید الآن برو ولی این برو مستحب است یعنی فاستبقوا هم مستحبات را می گیرد و هم الزامیات را می گیرد به همین معنایی که عرض کردیم و این استعمال

لفظ در اکثر از معنای واحد نیست، این نیم خط و سه چهار کلمه ای که مرحوم آقای خوئی فرموده مقصودش شاید این باشد.

این نسبت به آیه فاستبقوا الخیرات.

نسبت به آیه سارعوا الی مغفرة من ربکم آقای خوئی فرموده این آیه ربطی به مقام ندارد بلکه مربوط به توبه است و قطعا به مناسبت حکم و موضوع نمی تواند سارعوا واجب باشد چون سارعوا الی مغفرة من ربکم از باب لفظ و رحمت الهی است و اگر قرار باشد خودش واجب باشد مثل این می ماند که می گوید یک مفری برایت گذاشتم بعد عبد ببیند که فردا جرمش دوتا شد چون مفر را هم ترک کرده. عبد می گوید پس بگو دام گذاشتم نه مفر. سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی زود توبه کنید.

سوال: مگر خود توبه واجب نیست؟

جواب: توبه واجب عقلی است نه شرعی یعنی اینطور نیست که اگر توبه کند یک عقاب هم به خاطر توبه نکردن داشته باشد. توبه از باب رحمت الهی است.

بعضی اشکال کرده اند که اسباب مغفرة و یکی از اسباب آن توبه است. یکی از اسباب مغفرة هم ان الحسنات یذهبن السيئات است. سارعوا یعنی عمل را زود انجام دهید تا از سیئه را از بین ببرد.

خوب این دو اشکال دارد. یک اشکال همان اشکالی است که در فاستبقوا بود که سرعت خودش مصحلت ندارد. ملاک ندارد. مهم آن حسنه است. حالا من یک حسنه ای را یا الآن انجام می دهم یا بیست دقیقه دیگر، فرقی نمی کند.

نکته دوم یک جمله ای شاید در فرمایشات حاج شیخ مرتضی حائری بود که ان الحسنات یذهبن السيئات اصلا مسلم نیست. آنی که قطعا مکفر سیئات است توبه است ولی حسنات نه.

حالا به این معنا که ظاهر این کلام است اشتباه است چون ان الحسنات یذهبن السيئات احتیاج به این آیه نداریم. خود آیات و روایات زیادی که در مورد موازنه و میزان اعمال وارد شده، و من ثقلت موازینه. حتی روایاتی که اوضح دلالة از این آیه هست. در روایات دارد که گناهان انسان در یک کفه ی ترازو است. حسنات را اضافه می کنند به کفه ی حسنات. یک حسنه ای که به آن اضافه می کنند که خیلی سنگین است حضرت می فرمایند این حسن خلق است. بعضی فکر می کنند که حسن خلق فقط معنایش این است که بگویند آقا خواهش می کنم. این که حسن خلق نیست. این نفاق است. حسن خلق در ترک غیبت است. در انجام فرائض است. حسن خلق این است که در جایی که خداوند سبحان فرموده بد اخلاقی کن، بد اخلاقی کند و در جایی که فرموده اغماض کن، اغماض کند.

بنابراین اصل این معنا را نمی شود منکر شد. آن نکته ای که مهم است این است که سارعوا الی مغفرة من ربکم، توبه قطعاً مغفرة است. ولی من الآن می خواهم نماز شب بخوانم، نماز جماعت بخوانم، من که چه می دانم دویدن به این نماز مغفرة است. شاید گناهان من به این مغفرة درست نشود. بله ان الحسنات یذهبن السيئات ولی من چه میدانم گناهان گذشته ام چقدر بوده و این نماز جماعت چقدر ارزش دارد که سارعوا الی مغفرة من ربکم، بروم نماز جماعت گناهان گذشته ام آمرزیده شود. ولی توبه قطعاً اینطور است. شاید مرحوم آقای خوئی ره این مطلب در ذهنشان بوده که مغفرة یقینی توبه است. مغفرة یقینی ولایت امیرالمومنین و برائت از دشمنان ایشان است و غیر از آن مغفرة یقینی نداریم. مغفرة هم نه به این معناست که شیعه به جهنم نمی رود. این که یقینی است. وقتی که در روایات دارد که حضرت زهرا سلام الله علیها روز قیامت دم در بهشت می ایستد. خطاب می رسد که چرا وارد بهشت نمی شوید؟ می فرماید اول باید شیعیانم بروند. می آید شیعیان را جمع می کند مثل مرغی که دانه را از بین خاکها و آشغالها جمع می کند، خوب آن شیعیانی که جمع می کند که سلمان فارسی نیست. او که جمع کردن نمی خواهد. شیعیانی که جمع می کند گنهکاران هستند. بگویند سند ندارد. اصلاً سند نمی

خواهد. مگر تسامح در ادله سنن نیست. مثل این می ماند که روایتی می گوید هر کس که دو رکعت نماز بخواند به بهشت می برمش هر چقدر که گناه داشته باشد. خوب تمام است دیگر. مضافا به این که این یک روایت و دو روایت و ده روایت و صد روایت نیست. این مغفرت توبه به خاطر همین قبر و برزخ و روز قیامت و این مصائب است.

سوال: پس محبین هم باید به بهشت بروند.

جواب: آن مخصص دارد چون روایت دارد که کسی که محبتش بدون ولایت باشد اعمالش به درد نمی خورد.

بنابراین شاید این نماز جماعت مغفرت نباشد. بله ثواب دارد. بله در روایت حج هم است که گناهان گذشته را از بین می برد ولی آن هم زمان دارد و سارعوا معنا ندارد. حتی گریه ی بر امام حسین اگر کسی مردم را گمراه می کند، گریه هم بکند فائده ای ندارد. فقط توبه است که از بین می برد. گریه ی بر امام حسین علیه السلام گناهانی که خیانت به مذهب است را از بین نمی برد. یا حج هم همینطور. در مانحن فیه این حرف خوبی است که سارعوا الی مغفرت من ربکم اصلا ربطی به این ندارد که بدو بدو نماز بخوان. حتی شاید بگوییم حتی این را هم نمی گوید که اگر شک داری می توانی یک ساعت دیگر نماز بخوانی یا نه، باز بدو بدو نماز بخوان. فاستبقوا الخیرات می گوید و این آیه شاید نگوید.

سوال: آیه ادامه دارد.

جواب: بله بعضی فرمودند که ذیلش ثواب جنت است. خوب درست است، آدمی که آمرزیده می شود به بهشت می رود.

سوال: انحلالی نیست؟

جواب: نه. پس اگر انحلالی باشد لازمه اش این است که در قبر می بیند امروز روزنه ای باز شد. این چیست؟ این به خاطر روز دوشنبه بود که نماز خواندی. باز روز بعد دید یک روزنه ای از جهنم باز شد. این چیست؟ این به خاطر آن روزی است که نماز را ترک کردی. چرا؟ چون انحلالی است. مغفرة که انحلالی نیست. بعضی این اشتباه را کرده اند. این که می گویم تفسیر را فقط باید مجتهد مسلم بگوید همین است.

شنبه ۹۵/۱۲/۷ (جلسه ۱۹۶)

آیا صیغه ی امر و لو به دلیل خارجی دلالت بر فور می کند یا دلالت بر فور نمی کند؟ عرض کردیم این فور چهار احتمال در آن هست، فعلا در این معنی بودیم که دلالت بر فور می کند یعنی فورا ففورا، اگر شارع فرمود نماز واجب است فورا بخوانی، اگر در آن اول نخواندی در آن دوم فورا بخوانی، اگر در آن دوم نخواندی در آن سوم، مثل وجوب حج که فوریت لحظه به لحظه دارد. به دو آیه ی شریفه ی فاستبقوا الخیرات و سارعوا الی مغفرة من ربکم تمسک کرده بودند، اما آیه ی فاستبقوا الخیرات اشکالاتی شده بود یکی از اشکالات اشکالی بود که مرحوم آقای خوئی کرده بود، فرمود فاستبقوا الخیرات یعنی یک خیری هست نگذار دیگران این را بیاورند تو آن را بیاور، این می شود مختص به واجبات کفائیه، و مستحبات کفائیه، یک میتی در این جا هست قبل از این که دیگران دفن کنند و از شما فوت شود شما اتیان کن، یعنی در واقع ملاک در ما یسبق الیه است و نه در خود سبقت، ما یسبق الیه را نگذار دیگران ملاکش را استیفاء کنند شما استیفاء کن، مرحوم شیخنا الاستاذ (ره) به این کلام آقای خوئی اشکال کرده که فاستبقوا الخیرات از این جهت نیست که ما یسبق الیه را ملاکش را از دست بدهد، خود اسراع و سبقت ملاک دارد یعنی بدو که سبقت از بین نرود، خب عرض کردیم این حرف خلاف ظاهر آیه ی شریفه است، وقتی می گویند فاستبقوا الخیرات یعنی برو که خیر از دستت نرود نه این که سرعت در خیر، باز اگر این طور معنا می کردند که بدو که ملاک در این فعل از دستت نرود این موجه تر بود

شاید مقصودشان همین باشد و بیانشان در کتابشان ناقص است، ولی این که ملاک در سرعت وجود دارد و اگر ندوی ملاک سرعت فوت می شود، این خلاف ظاهر فاستبقوا الخیرات است.

توجیه دیگری در کلمات آقای صدر بود که فاستبقوا، سبقت و استباق و تسابق به معنای اسراع نیست این به این معنایی است که دو نفر با هم مسابقه بگذارند و هر کسی سعی کند اعمال خوبش را بیشتر کند، فاستبقوا الخیرات حت بر کثرت عمل خوب است، که سعی کنید عمل خیرتان از دیگران بیشتر باشد، این معنی خلاف ظاهر است که خداوند سبحان بفرماید سعی کنید اعمال خیرتان بیشتر از دیگران باشد، بله خود این که سعی کنید عمل خیرتان زیاد شود این خوب است ولی بیشتر از دیگران شود این چه وجهی دارد؟ اگر کسی در جامعه ای است که مردم چهار تا عمل خیر انجام می دهند او بگوید من سعی می کنم بشود پنج تا این کافی است؟

سوال : السابقون السابقون، و روایات متعددی هست که سبقت در عمل بگیریید و جلوتر از دیگران باشید.

جواب : السابقون السابقون یعنی سابقون در ایمان، نه این که یک کسی زودتر نماز می خواند و یکی دیرتر می خواند(مستشکل : بیشتر نیست السابقون یعنی سبقت در ایمان،(مستشکل : یعنی کسی زود تر ایمان بیاورد؟) بله، مومنان قبل از جنگ بدر(مستشکل : ثلثة من الاولین و قلیل من الآخیرین این طور که می فرمایید آخرین نباید در آن ها باشد) یعنی آن های که در ایمان و در ارکان، و الا شما سعی کن عمل خیرتان بیشتر از دیگران باشد، (طبق فرمایش شما آخرین نمی توانند از سابقین باشند)، آخرین هم از سابقین اند، یک وقت یک کسی تا چشم باز می کند ایمان به ولایت امیرالمومنین سلام الله علیه می آورد، آنی که می گویند مسلمانان قبل جنگ بدر با مسلمانان بعد جنگ قیاس نمی شوند، مقصود این نیست که، کسی که بعد جنگ بدر به دنیا آمد چه کار کند؟ خودش را بکشد؟ یعنی آن هایی که

بودند در زمانی که اسلام قدرت پیدا کرده و سفره پهن شده و آن ها به طمع آمده اند، با آن هایی که در وقت غربت پیغمبر گرامی اسلام (صلوات الله علیه و آله و سلم و لعنة الله على اعدائهم اجمعين) آمده اند این ها با آن ها فرق می کنند.

معنایی که آقای خوئی می فرمایند، فاستبقوا الخیرات که فوت نشود، اگر نگوئیم این معنا ظاهر از آیه ی شریفه است حداقل محتمل در آیه ی شریفه است، که غیر این معنی را نمی شود به آیه نسبت داد. اما آیه ی سارعوا الی مغفرة من ربکم، سارعوا به معنای این که دو نفر باشند و تو سبقت بگیر بر او نیست، باب مفاعله یکی از معانی اش این است که دو نفر شریک باشند، سارعوا الی مضاجعهم، و یا سارعوا الی مسارعهم، در روز عاشورا هر کسی سبقت می گرفت، زود تر می خواست به لقاء الله برسد این نبود که بخواهد با او مسابقه بگذارد. این سارعوا الی مغفرة من ربکم، آقای خوئی می فرماید به سمت مغفرت بدوید، این مغفرت توبه است، غیر توبه چی؟ مرحوم شیخنا الاستاذ (ره) اشکال کرده به آقای خوئی که شما وقتی که قبول کردید سارعوا الی مغفرة موجبات مغفرت است، یکی از موجبات مغفرت، هم حسنات است، ان الحسنات یذهبن السيئات یکی از حسنات هم این کار خیر و این نماز است امر شده به نماز می فرماید بدو سارعوا الی مغفرة من ربکم، نماز را بخوان، این کلام هم عرض کردیم درست نیست چون ان الحسنات یذهبن السيئات، معلوم است که یک حسنه مثل نماز همه ی سیئات را از بین نمی برد این حسنات، باید زیاد بشود و کثیر شود تا بچربد بر سیئات، توبه صد در صد هست توبه مسلم است، غیر توبه، این باید اعمال زیاد شود، برو نماز بخوان، نماز که مغفرت نیست .

سوال : به یک مقداری که ترازو را سنگین تر می کند که مغفرت است .

جواب : همین که آخر وقت هم نماز بخواند، کفه ی ترازو سنگین تر می شود، این که دلیل نمی شود.

سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی قبل از آن که از دستتان برود توبه کنید، این ظاهر از آیه ی شریفه است، این ربطی ندارد به این که نماز را تند بخوان و سارعوا هم معنایش همین است که قبل از آنی که اجل به سراق شما بیاید توبه کنید به خلاف نماز که قبل از آنی که اجل سراق شما بیاید نماز بخوانید یعنی چه؟ بنده اگر یقین دارم تا یک ساعت دیگر زنده ام، اطمینان دارم تا یک ساعت دیگر زنده ام اگر نماز نخواندم بعد اتفاقی افتاد من که گنه کار نیستم نسبت به این، ولی توبه اگر یقین دارم تا یک ساعت دیگر زنده ام بگویم بعد توبه می کنم، اگر موفق نشوم به توبه چوب می خورم، چون توبه من گناه را کرده ام و مستحق عقاب ام ولی این نه گناه نیست پس سارعوا الی مغفرة من ربکم، این ان الحسنات یذهبن السيئات قطعا یک حسنه که همه ی سیئات را از بین نمی برد، بلکه بعضی از اعمال خیر هست که تمام سیئات را از بین می برد آن ها هم واجب نیست. غیر از محبت اهل البیت علیهم السلام و ولایت ایشان یک واجب دیگری باشد که آن واجب، تمام گناهان را از بین ببرد واجب شرعی ما نداریم، حتی نماز جماعت که من روایتی ندیده ام که کسی که نماز جماعت بخواند قطعا تمام گناهانش آمرزیده می شود، آنی که دارد این است که کسی که نماز جماعت بخواند و به تعداد ده نفر برسند ثوابش را نمی توانند بنویسند، این معنایش این نیست که گناهانش آمرزیده می شود.

سوال : مشعر و عرفات ؟

جواب : آن مکه است، آن هم برای حج مقبول است و الاحج غیر مقبول که یه ذره هم ثواب ندارد آنی که مثل من ولد... (مستشکل : ولایت شرط قبول همه ی اعمال است) ولایت معنا ندارد قبول بشود، اعتقاد یا دارد یا ندارد، قبول شدن معنی ندارد، کسی معنا دارد بگوید من اعتقاد دارم ریاء؟ ریاء در عمل است در اعتقاد که ریاء نیست، ولایت وجودش مساوی قبولش است، چرا مگر هبط باشد که روایات زیادی دارد که ولایت امیر المومنین را هیچ چیز هبط نمی کند،

سوال : توبه هم ممکن قبول نشود.

جواب : چطور توبه قبول نشود؟ (مستشکل : خداست ممکن است نخواهد) خودش فرموده می خواهیم، فرموده : ان الله يغفر الذنوب جميعا، توبه قبول نشود که این کفر است، (مستشکل : دست خداست) عذاب هم دست اوست، او فرموده توبه کنی من همه ی گناهانت را می آمرزم، حالا بفرماید نمی آمرزم که کفر است.

در ما نحن فيه معنای آیه ی شریفه این است سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی توبه کنید، بله موجبات مغفرت را بیاورید ولی یک عمل، که جناب آقای تبریزی (ره) که موجبات مغفرت نیست.

سوال : این نشان دهنده این است که همه ی اعمال را باید سریع بیاوری، همه ی اعمال که موجب مغفرت می شود.

جواب : همه ی اعمال انجامش موجب مغفرت می شود، سریع چرا باید بیاوری؟ توبه هم وجوب شرعی ندارد ما صحبتمان سر وجوب فوری شرعی است (مستشکل : وجوب فوری برای این که مغفرت ایجاد کند) وقتی که واجب نباشد فوراً که مغفرت نمی شود، کسی یقین دارد، یک ساعت دیگر نماز می خواند این که منافات ندارد.

این آیه ی شریفه هم همان طوری که مرحوم آقای خوئی فرموده اند همین است معنایش، یک بیانی آقاضیاء (ره) دارند، بیان ایشان این است که اصلاً فاستبقوا الخیرات یا سارعوا الی مغفرة من ربکم، محال است فوریت شرعیه باشد چون ظاهر آیه شریفه این است که با غمض عین از سبقت یک خیری هست. می گوید بدو. اگر استباق باشد یعنی مثل جواب سلام که وجوبش فوری است، یعنی اگر ده دقیقه بعد بگوید علیکم السلام، عصیان کرده. این فاستبقوا الخیرات غلط می شود باید بفرماید إیتوا بالخیرات. فاستبقوا الخیرات یعنی یک خیری با غمض عین از استباق هست. آیه می فرماید بدو. اگر قرار باشد

این امر دلالت بر فرویت بکند فاستبقوا الخیرات نیست. چون اگر به تاخیر بیاندازد دیگر آن خیر نیست. یا شر است یا اصلا هیچی نیست. پس در ما نحن فیه فاستبقوا الخیرات با غمض عین از این سرعت و استباق باید خیر باشد.

این فرمایش آقا ضیاء جوابش واضح است. یک وقت کسی می گوید امر دلالت می کند بر فوریت یا آیه دلالت می کند بر فوریت به این معنا که فوریت قید مامور به است مثل نماز با وضو. کسی که بدون وضو نماز بخواند اصلا نماز نخوانده. اگر کسی این ادعا را بکند، فرمایش آقا ضیاء درست است. این خلاف فاستبقوا الخیرات است. اما اگر کسی بگوید ما یک وجوب صلوة داریم مطلق، یک وجوب استباق داریم تعدد مطلوب است. خیری هست جداگانه، طبیعی صلاة، یک خیر دیگر هم منضم می شود که بیاور. این می شود فاستبقوا الخیرات.

بله اگر کسی بگوید استباق و سرعت، مثل وضو قید مامور به است و وجوب شرطی دارد به طوری که بدون مسارعت امر ندارد، این بله، فاستبقوا الخیرات خلاف ظاهر است چون ظاهرش این است که خیری هست.

بعد یک توجیهی در کلمات آقای صدر هست که لعل مرحوم آقا ضیاء می خواهد بفرماید این خیر، انحلالی است. یک خیر خودش نماز است. یک خیر، خود صوم است. یک خیر، زکاة است. یک خیر هم خود مسارعت است. خوب نسبت به مسارعت، وجوبش وجوب شرطی است چون این هم یک خیر است خودش. دیگر این را نمی شود که بگویید یک ساعت بعد آوردم.

اگر این مقصود آقا ضیاء باشد، این درست می شود که یعنی می خواهد بفرماید مجموع این مامور به و سرعت، خیرش با غمض عین از آیه شریفه نیست.

خوب ایشان در جواب گفته که و لکن آیه از این خیراتی که متاخر از آیه شریفه است یعنی به وسیله ی این آیه شریفه خیر درست می شود، از این انصراف دارد چون آن صلاة و زکاة و حج و صوم و اینها، آنها با غمض عین از این آیه خیریتش ثابت است ولی خود خیریت سرعت، با چه چیز ثابت می شود؟ با این آیه. آیه از این انصراف دارد.

اما به این مقدار که ناقص است. آیه برای چه انصراف دارد؟ آیه همانطور که خیرهای با غمض عین از این را شامل می شود خیرهایی هم که از قبل آیه می آید را هم شامل می شود. این در واقع همان شبهه ی اغریقی است که کلی خبری کاذب نمی شود چون یکی از خبرها همین خبر است. خوب اگر این کاذب باشد، بقیه ی خبرها صادق می شود و اگر این صادق باشد، پس کل خبری کاذب نیست.

این شبهه ی اغریقی در جای خودش عرض کردیم که شبهه در مقابل بدیهی است و اصلا شبهه نیست و احتیاجی به کلمات آقای صدر نیست.

این در ما نحن فیه جوابش این است که سارعوا الی مغفرة من ربکم یا فاستبقوا الخیرات، خودش را شامل نمی شود چرا؟ به دو جهت: یکی به جهت این که آیه شریفه ظاهرش این است که یعنی خیری با غمض از این سرعت هست، بدو. خوب در اینجا خیری با غمض عین از سرعت نیست، خود سرعت است. بعد بگوید بدو تا بدو بررسی، این که بی معناست. لذا اگر مقصود آقا ضیاء این باشد (که صد در صد مقصودش این نیست)، این جوابش این است که به خاطر این که ظاهر آیه همین است که باید سرعت به خیر معنا داشته باشد. مثل کل خبری کاذب است. اگر قرار است این جمله حجت باشد و عموم داشته باشد، خلاف می شود. حالا شاید آقای صدر هم مقصودش همین است و خیلی مهم نیست.

فتلخص مما ذکرنا که ما بخواهیم این مدعا را ثابت کنیم که هر مامور به ای وجوب فورا ففورا دارد، نه از آیه شریفه ی در می آید و نه از ماده افعال در می آید و نه از صیغه در می آید. اما اگر کسی بگوید

مقصودم از این که امر دلالت بر فور می کند یعنی در لحظه ی اول فور انجام بده، اگر فور انجام ندادی بعد دیگر فرقی نمی کند مثل نماز زلزله که حینی زلزله آمد، فور باید انجام بدهی، اگر فور انجام ندادی دیگر بعدش فوریتی ندارد. این معنای فوریت هم قطعاً درست نیست چون اگر مقصود این است که بر این معنا، صیغه ی افعال دلالت می کند، صیغه افعال نه از ماده اش این معنا در می آید و نه از هیئتش. اگر مقصود از فاستبقوا الخیرات و سارعوا الی مغفرة من ربکم از این شما بگویید در بیاورید، این هم گفتیم فاستبقوا الخیرات معنایش این است که بدو خیرت را از دست ندهی نه این که این سرعت هم خودش خیر است به طوری که در لحظه ی اول تعدد مطلوب است مثل این که هم نماز واجب است و هم نماز اول وقت، و در لحظات بعد، فقط طبیعی نماز واجب است. این را گفتیم معنای این دو آیه این نیست. اگر مقصود از فوریتی که بحث می شود این فرویت شرطیه باشد که یعنی همانی که آقا ضیاء فرمود خلاف ظاهر است یعنی چطور که نماز شرطش وضو است، مامور به هم شرطش فوری است. چطور فرموده نماز در وقت واجب است و در غیر وقت وجوب ندارد مامور به هم در آن اول واجب است و در آن دوم واجب نیست. این هم که نه صیغه افعال دلالت می کند و نه ماده ی امر دلالت می کند و نه هیئت امر دلالت می کند و آیات شریفه هم از این منصرف است چون فاستبقوا الخیرات به قول آقا ضیاء یک خیری با غمض عین از استباق باید در نظر بگیری که می گوید بدو، اگر خود استباق خیر است، دیگر فاستبقوا الخیرات معنا ندارد. این باید بفرماید که لا یمکن ان تاتوا بالخیر الا فی اول وقته. مثلاً اصل فعل مستحب است و فوریتش واجب است. این را که روز اول گفتیم معنا ندارد.

اما آن معنای معقول ولو این که آقای خوئی فرموده این معنا خارج از نزاع است، ولی معنای معقول همین معناست که فاستبقوا الخیرات یا سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی قبل از آن که شیطان بیاید و مزاحمت بیاید و خیر از دستش برود زود خیر را انجام بدهد که ملاک فوت نشود چون انسان آینده را نمی داند. این معنای آیه است و ارشاد است و استحباب شرعی هم ندارد.

هذا تمام الکلام در دلالت امر بر فور و تراخی.

فتلخص مما ذکرنا که از آیات و روایات بیشتر از این در نمی آید که وجوب فوری عقلی است به خاطر این که انسان احتمال می دهد که موفق نشود و عجیب است از مثل آقا ضیاء با آن جلالتش چطور این اشتباه را کرده و فرموده استصحاب بقاء قدرت می گوید وجوب فوریت ندارد و جواز تاخیر هم دارد یا مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری که گفتیم استصحاب قدرت به درد نمی خورد. این همان فوریت عقلی است تخصیص هم نمی خورد و در مستحبات هم فوریت به حکم عقل است که به ثواب برسد.

سوال:

جواب: یک بحثی هست که مثلا کسی قضاء فوائتی دارد. این باید شروع به نماز خواندن کند چون چه بسا ممکن است عمرش وفا نکند یا حج، مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی ره در یک کتاب اصولی ای که دارد فوریت را به همین معنا معنا کرده که فوراً یعنی اگر نتوانی بیاوری عقابت می کنند. و حج هم که وجوب فوری است، فرموده وجوبش وجوب شرعی نیست، وجوب عقلی است یعنی اگر امسال نروی به حج و سال آینده اگر موفق شدی که به جا بیاوری، که هیچ و اگر موفق نشدی این تارک الحج هستی و یهودی و نصرانی هستی، نه اینی که معروف و مشهور است که وجوب حج فوری است. بعضی از دوستان ما که در به ما گفتند که یکی از نزدیکان ما مستطیع است و اگر امسال بخواهد برود حج باید حج را بخرد ولی اگر سالهای آینده بخواهد برود، کمتر باید پول بدهد. من گفتم باید برود چون چه کسی می داند که تا کی زنده است. بعد گفت استفتاء کرده اند که مقلد آقای سیستانی بوده، حالا نمی دانم چه کسی جواب داده که اگر جوان است، می تواند بایستد. این واقعا عجیب بود. جوان و پنجاه ساله چه فرقی می کند؟ به قول آسید ابوالحسن چه کسی می تواند بگوید من تا سال آینده زنده هستم؟ چه برسد به چهار پنج سال دیگر. غالب روایات حج همینطور است که برای کسی است که تارک الحج

است. اما یک روایتش که صحیحه هم هست او مطلق است و وجوب فوری حج هم تقریباً مشهور است و شهرت عظیمه دارد.

آن وقت در قضاء فوائت یک شبهه ای شده. طرف سه سال نماز قضاء دارد. باید در حد لاجرح در خانه باشد و نماز قضاء بخواند. شاید کسانی که قائل به مضایقه شده اند گفته اند فوائت وقتش ضیق است به همین معنا نظر داشته اند. قاعده ی اصولی همین است و لکن آنی که از سیره قطعیه متشرعه به دست می آید که این سیره هم قطعاً حجت نیست چون از بی مبالا تهاست. این سیره بر این است که مسجد می رود و تعقیبات هم می خواند و قرآن می خواند. بله آن مقدار حرجی که همه چیز را ترک کند معهود از شریعت نیست. ولی به این مقدار که مردم انجام می دهند هم نیست. فقیه باید بنویسد مشهور این را می گویند چون وقتی این را می نویسد یعنی من احتیاط واجب دارم یا یک مسئله ای که مجتهد فتوایش را نمی نویسد معنایش این است که من احتیاط واجب دارم یا یک مسئله ای که مثلاً می گوید قیل این طور، معنایش این است که احتیاط واجب دارم. در روایات هم که نیامده که کسی روزه اش را خورده فردایش قضاء کند.